

«طرح مرام»، «تفاسیری بر کلیات مرام...» و «پرسش‌ها و پاسخ‌ها»

به نام خداوند جان و خرد

به ادامه نشر اسناد مرتبط به تاریخ و کارکردهای گذشته ساختار سیاسی که جاودانیاد محمد طاهر بدخشی بنیاد گذاشته بود، سه سند دیگر خدمت خوانندگان تقدیم می‌شود. باور دارم علاقمندان خط فکری دادخواهانه بدخشی و پژوهشگران سیر اندیشه‌ها و مبارزات سیاسی نیمه دوم سده بیستم کشور، با مطالعه دقیق و نگرش انتقادی به آن‌ها، به ارزش نظری و تحلیلی بکر و جسورانه «طرح مرام» از دید فلسفه سیاسی و جامعه‌شناسی و به اهمیت ویژه تاریخی این اسناد توجه خواهند کرد:

یک - نظر و عمل ما در مورد انقلاب افغانستان و آزادی خلق‌ها و ملیت‌های کشور (طرح مرام)

دو - تفاسیری بر کلیات مرام جبهه‌رهای بخش خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم

سه - [پرسش‌ها و پاسخ‌هایی در باره آگاهی انقلابی، خصلت انقلابی و پراتیک انقلابی]

در پیوند با موضوع، یادآوری چند نکته بی‌سود نخواهد بود:

۱ - زنده‌یاد بدخشی بعد فاصله گرفتن با شماری هم‌فکرانش از جناح «خلق» جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان، با برگزاری نشست تاریخی در ماه اسد سال ۱۳۴۷ خورشیدی، ساختار سیاسی مستقلی را بنیاد نهاد؛ در آغاز هدف آن را «تأمین وحدت جنبش مترقی و انقلابی...» و «انتظار حزب واحد طراز نوین انقلابی و کار برای حلقه‌های آن» تعیین کرد. از این رو، آن ساختار «محفل انتظار»^۱ خوانده شد. اما در پرتو تصامیم و رهنمودهای دهگانه بدخشی در همین اجلاس و با

^۱ - تا پیش از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷، در هیچ‌یک از یادداشت‌ها و نوشته‌های زنده‌یاد بدخشی و یا دیگر اعضای ارشد رهبری وقت، زنده‌یادان مولانا بحرال‌الدین باعث، عبدالحفیظ اهنگرپور و دیگر رفتگان و زندگان، یا اسناد «رسمی و غیر رسمی» تشکیلاتی آن زمان در سطح مرکز و ولایات، به نام «محفل انتظار» برنخورده بودم. اگر از جمع عزیزان آن نسل و نسل بعدی، به غیر از آن مطالبی که قبلاً در این مورد، ظهورالله ظهوری و من گفته ایم و در جریده «میهن» نشر شده است، و اشاره من در «توضیحات و پاسخ‌ها...» به عبارتی از مجموعه «یادداشت‌ها»ی زنده‌یاد بدخشی که در بالا به رنگ آبی آمده است، سند معتبر دیگری پیش از کودتای ۷ ثور ۵۷ را بتوانند ارائه کنند و یا در باره آن توضیح قابل قبول و قناعت‌بخشی را بیان کنند، برای مستندسازی بیشتر تاریخچه س.ا.ز.ا، کمک کرده اند. (در غیر آن هرگونه ادعای پا در هوا، اگر تحریف آگاهانه واقعیت ناشی

«انکشافات بعدی اوضاع سیاسی داخلی و بین‌المللی»، پس از مدتی «محفل انتظار» به مثابه «سازمان مستقل سیاسی به فعالیت خویش ادامه» داد.

۲ - این «سازمان مستقل سیاسی» از آغاز بنیادگذاری تا کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی، مرحله‌هایی از سیر دگردیسی ساختار فکری و تشکیلاتی را پشت سر گذاشته است. در یک نگاه کلی و گذرا، سیر این دگردیسی را (تا حد امکان بر پایه اسناد)، می‌توان چنین تصویر کرد:

اواخر سال ۱۳۴۹ خورشیدی (که من رسماً عضو تشکیلات شدم)، ساختار سیاسی به رهبری محمد طاهر بدخشی، به جز آنچه مخالفان سیاسی او تبلیغ کرده بودند (و رایج‌ترین آنها سازمان یا جریان «ستم ملی» بود)، نام رسمی مشخصی نداشت. کسی آن را «محفل انتظار» نیز ننماید؛ و تنها کلمه «سازمان» در میان اعضا رایج بود. اما همین سازمان، اصول فکری و تشکیلاتی خاص خود را داشت که آن را از دیگر جریان‌های سیاسی چپ و راست آن روزگار متمایز می‌کرد.

در رابطه با این موضوع در گزارش اساسی کمیته مرکزی به کنفرانس سراسری نمایندگان منتخب س.ا.ز.ا. مؤرخ ۱۵ - ۱۶ حمل ۱۳۶۲ چنین آمده است:

«پس از انشعاب «پرچم»، اختلاف ایدیالوژیک روی طرح مسأله ملی در برنامه آینده و مبارزه با شوونیسم این جمعیت، میان روشنفکران زحمتکش ملیت‌های غیرپشتون و شوونیست‌ها تره‌کی و حفیظ‌الله امین شدت یافت. تا آن‌که رفیق بدخشی که یکی از پایه‌گذاران و رهبران آن بود ... از پیکر این جمعیت شوونیستی جدا شد و در اسد ۱۳۴۷ محفلی را بنیاد نهاد که در آن زمان به نام محفل انتظار یاد می‌گردید. بدین ترتیب جمعیت دموکراتیک خلق بر حسب اختلافات سیاسی و ایدیالوژیک سه تن از بنیادگذاران اصلی آن، به سه دسته جداگانه منشعب گردید. ... دسته‌های «خلق» و «پرچم» در مشی سیاسی و ایدیالوژیک خویش اختلاف اصولی نداشتند ... اما اختلاف س.ا.ز.ا. (سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان)^۱ با هر دو شاخه، اختلاف اساسی و اصولی بود. این

از غرض و مرضی نباشد جز بیخبری و بیهوده‌گویی تعبیر دیگری نخواهد داشت، و هیچ عاقلی آن را جدی نخواهد گرفت!

۱ - باید توجه داشت که منظور از کاربرد س.ا.ز.ا. یعنی (سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان) در این جا به هیچ وجه به معنای موجودیت اسمی آن در آن زمان (سال ۱۳۴۷) نیست. زیرا آن وقت چنین نامی وجود نداشت. اما در اوضاع متشنج پس از حادثه شینگان راغ و دستگیرشدن مولانا باعث و حفیظ آهنگرپور و هم‌زمان‌شان در تابستان سال ۱۳۵۴، بنا بر پیداشدن نیاز مبرم به نام مشخص، در نشست تعدادی از اعضای رهبری سازمان با اشتراک و تحت نظر زنده‌یاد بدخشی همین نام تایید و تصویب شده بود (جریان این رویداد

اختلاف در مشی استراتیژی و تاکتیک س.ا.ز.ا. با آنها تبارز می‌کرد. طرح و حل ... مسأله ملی، مشی عدم دنباله‌روی، باور به کار انقلابی توده‌ای ...، مبارزه بی‌امان و آشتی‌ناپذیر علیه دولت‌های ارتجاعی و ... نکات اساسی بود که با برنامه و مشی هر دو جناح از ریشه تفاوت داشت ...».

از جمع کسانی که با زنده‌یاد بدخشی از جناح خلق بریدند و در نخستین اجلاس بنیادگذاری «محل انتظار» سهم داشتند، ظهورالله ظهوری مطلبی را زیر عنوان «خاطره‌یی از نخستین کنفرانس س.ا.ز.ا.» در شماره دهم جریده «میهن» نشریه مرگزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (س.ا.ز.ا.) به نشر رسانده است. تلخیص تکرار بخش‌هایی از آن در اینجا، برای نشان دادن مرحله‌ای از سیر دگردیسی خط فکری - سیاسی بدخشی از نگاه من «تکرار احسن» است. او در صفحه ۲ به دنباله پاراگراف سوم می‌نویسد:

در صفحه ۵۲ «توضیحات و پاسخها ...» - سایت‌های «خراسان زمین» و «گفتمان» - به اختصار آمده است؛ به همین لحاظ پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ اولین نام علنی و مطبوعاتی برای معرفی ساختار سیاسی شد که زنده‌یاد بدخشی بنیادگذاشته بود. همچنان پس از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ و سرکوب وحشیانه و جنایتکارانه س.ا.ز.ا. توسط رژیم فاشیستی و آدمخوار کودتا، با رهایی چند تن از اعضای باقیمانده رهبری و کادرها از زندان پل‌چرخ در ۱۶ جدی ۱۳۵۸ پس از اعلان عفو عمومی، از آغازین مرحله احیا و بازسازی س.ا.ز.ا. تا فرجام، تمام مذاکرات سیاسی در داخل و خارج کشور، در همه سطوح و با همه طیف‌های سیاسی به نمایندگی از خط فکری - سیاسی بدخشی، از همین هویت انجام شده است. با انفاذ قانون احزاب در زمان داکتر نجیب‌الله برای نخستین بار در تاریخ کشور، سازمان با همین نام ثبت و راجستر شد. بنابراین، در واقع س.ا.ز.ا. نامی نیست مطابق معمول، گره‌خورده با طرح محتوایی برنامه خاص، مانند نام‌های قبلی و بعدی سازمان در زمان معین، بلکه به مفهوم مجازی و رمزی و سمبولیک، معرف هویت مجموعه روند تحولات خط فکری - سیاسی بدخشی، از بدو تأسیس «محل انتظار» الی استحالته آن در حزب آزادگان افغانستان می‌باشد و تا آن زمان، طرح‌های بیشتر از سه برنامه تحلیلی و تفصیلی را در خود نهفته دارد! بدین گونه:

- دو طرح غیرعلنی هنگام فعالیت‌های مخفی سازمان در دوران جمهوریت سردار داود:

- ۱ - نظر و عمل ما در مورد انقلاب افغانستان و آزادی خلق‌ها و ملیت‌های کشور (طرح مرام)، که به نام مرام جبهه رهایی بخش خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم نیز یاد می‌شد.
- ۲ - جبهه دموکراتیک توده‌یی برای رهایی خلق‌های افغانستان (طرح مرام)، که کوتاه جبهه دموکراتیک توده‌یی هم خوانده می‌شد.

- یک طرح علنی در زمان ریاست جمهوری داکتر نجیب‌الله:

- ۳ - طرح نهضت دموکراسی افغانستان «ندا» (در شماره ۱۵ جریده «میهن» نشریه مرکزی س.ا.ز.ا. نشر شده است. کلکسیون مکمل دیجیتالی جریده «میهن» در سایت «خراسان زمین» دسترس می‌باشد).

« ... قرار بر آن شد که در پانزدهم اسد ۱۳۴۷ در منزل بدخشی عده‌ای از کادرها جمع آمده در مورد سازمان آینده تصمیم بگیرند. ... در روز موعود ۲۱ تن از هم‌زمان ... گرد هم آمدند و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان را بنیاد نهادند»

به ادامه مطلب در صفحه ۶ همان شماره، دنباله ستون سوم چنین آمده است:

« ... محمد طاهر بدخشی به امید آن که در آینده نزدیک دسته‌ها، محافل و جناح‌های گوناگون جنبش روشنفکری مترقی کشور را در یک حزب واحد سراسری می‌توان گرد آورد، نام سازمان را محفل انتظار پیشنهاد نمود که از جانب اشتراک‌کنندگان کنفرانس مؤسس س.ا.ز.ا. به اتفاق آرا پذیرفته شد. در پایان محفل شهید بدخشی با جمع‌بندی از کار مجلس، نکات آتی را به مثابه خطوط عمده مرامی ... استخراج نمود که سنگ‌پایه کار آینده س.ا.ز.ا. قرار گرفت:

۱ - تجربه پیشرو عصر و تجارب انقلاب‌های جهانی عمیقاً مورد مطالعه قرار گیرد.

۲ - اصول دین مقدس اسلام رعایت گردد و به سایر ادیان احترام گذاشته شود.

۳ - برای ایجاد حزب واحد سراسری طراز نوین مجدانه مبارزه شود.

۴ - آن عده از کسانی که با ح.د.خ.ا. مقاطعه کرده اند سازمان داده شوند.

۵ - به منظور پیشبرد کار توده‌یی کادرهای حرفوی تربیت گردند.

۶ - با تحلیل و ارزیابی مشی و سبک کار جریانات سیاسی انحرافی - اپورتونیستی کشور، علیه آنها مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی صورت گیرد.

۷ - در مبارزه علیه رقبای سیاسی، از فحش و ناسزاگویی جداً پرهیز شود.

۸ - طرح علمی و اصولی حل مسأله ملی در برنامه حزب سراسری آینده، در نظر گرفته شود.

۹ - در جریان پراتیک کار توده‌یی، قانونمندی‌های رشد پروسه انقلابی در کشور جمع‌بندی شود.

۱۰ - با در نظر داشت خصوصیات تاریخی و ملی کشور و شناخت جهان، به حکم ضرورت، سیاست عدم دنباله‌روی به مثابه سیاست خارجی پذیرفته شود.»

۳ - با پیاده‌شدن این رهنمودها به مثابه «خطوط عمده مرامی» همچون «سنگ‌پایه» فعالیت‌های روشنگرانه و آگاهی‌بخش، تشکیلات «سازمان» در مرکز و ولایات و در مؤسسات آموزشی و

تحصیلی، در ساحه‌های ملکی و نظامی توسعه پیدا می‌کند؛ بخش‌های «حرفه‌یی» و «شاهین» و تشکل‌های دهقانی ایجاد می‌شوند و به تدریج «محفل انتظار» به سازمان مستقل سیاسی استحاله می‌یابد!

با توسعه پایگاه اجتماعی سازمان در میان طبقات و اقشار مختلف اجتماعی، تعداد اعضا و کادرها روز تا روز نیز رو به افزایش می‌گذارد. و متناسب به آن به آموزش و آمادگی‌های بیشتر و بهتر تیوری و پراتیک بیش از پیش نیاز احساس می‌شود. با گذشت زمان آشنایی بیشتر کادرها به تیوری‌ها و تجارب انقلابی در جهان از راه مطالعه آثار و کتب گوناگون، زمینه‌های رشد متفاوت فکری و نظری را فراهم می‌کند. تفاوت در تحلیل‌ها و دیدگاه‌ها به وجود می‌آید. دیگر تنها «کاریمای» شخصیت محوری و مورد اعتماد همه اعضای سازمان، زنده‌یاد بدخشی، برای رهبری و نگهداشت اعضا و کادرها در چارچوب یک ساختار سیاسی کافی نیست. چنین سازمان رو به رشد و گسترش، در نبود برنامه‌ای که در آن اهداف راهبردی (ستراتژیک) روشن، در روشنایی تحلیل‌های علمی بازتاب یافته باشد و در فقدان اساسنامه‌ای که اصول و ضوابط تشکیلاتی در آن مشخص شده باشد، نمی‌تواند دیر دوام بیاورد.

درک درست بدخشی از وضع و تقاضای روز افزون کادرها از وی، بدخشی را به این باور می‌رساند که کار طرح برنامه و اساسنامه را دستور روز قرار دهد. بدخشی و تعدادی از اعضای رهبری که در کابل حضور دارند روی این موضوع به شور و بحث می‌پردازند. سرانجام بدخشی به زنده‌یاد عبدالله (حفیظ آهنگرپور پنچشیری) وظیفه می‌سپرد تا در روشنایی شور و بحث‌های سودمند و رهنمودهای مشخص، برای نگاشتن مسوده طرح برنامه آماده شود.

درست در همین روزها، کودتای نظامی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ سردار داود بر تابوت «دموکراسی شاهانه»، که شخص محمد ظاهر پادشاه «رعیت‌پرور» وقت، با توشیح‌نکردن قانون احزاب و ... مصوب هردو مجلس، با بی‌حرمتی به اراده و خواست «ملت بخوان رعیت»، نخستین میخ خیانت را بر آن کوبیده بود، آخرین میخ را می‌کوبد. این کودتا که زمینه‌ساز کودتای ثور ۱۳۵۷ و تجاوزات بعدی اجنبیان و آغازگر بحران‌ها و جنگ‌های بدون وقفه تاکنونی است و دیکتاتور خودرأی و «جاهلی» را دوباره بر مسند قدرت می‌نشانند، روند نگارش برنامه و اساسنامه را که برای سازمان به رهبری بدخشی در دستور کار قرار داشت، سرعت بخشیده و به امر مبرم روز تبدیل می‌کند.

طرح مرام «جبهه رهایی بخش خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم» به مثابه مسوده نخستین برنامه تحلیلی و تفصیلی که پیش از کودتا مطالب آن آماده شده بود، پس از کودتا با توجه به وضعیت جدید، تحت نظر و راهنمایی مستقیم بدخشی توسط حفیظ آهنگرپور پنجشیری (عبدالله) در یکی دو هفته پس از کودتای سرطان ۱۳۵۲ نگاشته می‌شود.

متن دستنویس (عبدالله) و تفاسیری بر دو مسأله مهم مطروحه در آن را که بدخشی نگاشته بود، در نزد (عبدالله) دیده بودم. و (عبدالله) نسخه‌های تاپی آنها را (یک رفیق پنجشیری ما به نام (ملا جمعه) که در ادارات مربوط وزارت دفاع تاپست بود، در ورق‌های سفید و رنگه سبز آنها را تاپ کرده بود)، به اختیارم گذاشته بود.

مطمئنم که نسخه‌هایی از این «طرح مرام» و «تفاسیر» را زنده‌یاد استاد جمشید خان خاوری از نزد یکی از اعضای رهبری به دست آورده و هردو را با خط زیبای خود کاپی برداشته است. از برکت اوست که امروز یگانه نسخه طرح مرام را داریم. اگر بخواهم دقیقتر بگویم بیشتر از یمن دقت و احساس مسوولیت فرزند فرزانه‌اش فریدون جان خاوری است که این نخستین «طرح مرام» امروز در اختیار همه قرار دارد. شاید شنیدن قصه آن برای تعدادی دلچسپ و حتا برای برخی آموزنده باشد! قصه از این قرار است:

در تمام سفرهایی که از بهار ۱۳۸۴ بدینسو تقریباً هر سال به وطن داشتم، دید وادیده‌های زیاد با جوانان حزبی و غیرحزبی داشته‌ام که به دانستن درست تاریخ و فعالیت‌های گذشته سازمان به رهبری بدخشی علاقمند بودند. پرسش‌هایی را در باره سیر تحول اندیشه و مبارزات سیاسی سازمان و رهروان طریقت فکری و سیاسی جاودانیاد بدخشی مطرح می‌کردند و انتظار داشتند که پاسخ‌های روشن و دقیق بشنوند. در چندتا از این گونه نشست‌ها به گمان غالب در سال ۲۰۱۶ فریدون جان خاوری نیز حضور داشت. من ضمن صحبت و پاسخ به پرسش‌های جوانان بارها پیش آمده بود که در باره چند و چونی طرح برنامه‌ها، زمان و محتوای آنها توضیحاتی بدهم و این دردم را نیز بنالم که متاسفانه همه سعی و تلاشم برای پیدا کردن نسخه‌ای از نخستین و یا دومین طرح تحلیلی و تفصیلی برنامه، تا آن دم بی‌نتیجه بوده است. اما هرگز با چنان واکنش مسؤولانه از سوی جوانی که هوشیاری و نجابت در وجنات نیکویش تابان و صداقت گفتار در چهره معصومش آشکارا نمایان بود، مواجه نشده بودم! معلوم بود که با دقت بسیار به توضیحات در برابر پرسش‌ها گوش کرده است. او که مرا کاکا خطاب می‌کرد، ناگهان با لحن بسیار صمیمی

مخاطب قرار داد و گفت (نقل به مضمون): کاکا فکر می‌کنم در میان کاغذها و یادداشتهای پدرم مطالبی شبیه به موضوعاتی که شما گفتید در نظرم خورده است!

طبیعی‌ست با این دُرسفتنش جهانی از خوشی و خوشبختی را برای من نوید داده بود! خوش و خوشبخت از آن بودم که محصول رنج تفکر شماری از بهترین‌های سازمان و شایسته‌ترین فرزندان اندیشمند و دلسوز این سرزمین در آن برهه‌ی تاریخ کشور، از نابودی نجات خواهد یافت! اکنون خوشحالم که از دو طرح برنامه کم از کم یک طرح آن و آن هم نخستین طرح که ارزش خاص تاریخی خود را دارد، از برکت دو شایسته‌ترین و نجیب‌ترین پدر و پسر (زنده‌یاد استاد جمشید خاوری و فرزند فرزانه‌اش فریدون خاوری) همگانی و به تاریخ تقدیم می‌شود!

۴ - طرح مرام «جبهه‌ی رهایی‌بخش خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم» اول بار در مطلبی زیر عنوان «پاسخ به پرسش‌های دوست و ارائه‌ی نخستین «طرح مرام» در ماه حمل (فروردین) ۱۳۹۶ در سایت‌های «خراسان‌زمین» و «گفتمان» با ویراستاری شتابزده از سوی من به نشر رسیده بود. زیرا تازه به دست آمده بود و در پیوند با پاسخ به پرسشی لازم پنداشته شده بود که ارائه شود. اکنون این «طرح مرام» با ویراستاری دقیق‌تر و تلخیص کم‌تر، جداگانه به دست نشر سپرده می‌شود.

۵ - با همه تلاش‌ها تا کنون نسخه‌ی کامل و یا ناقصی از دومین متن برنامه‌ی تحلیلی و تفصیلی «جبهه‌ی دموکراتیک توده‌یی برای رهایی خلق‌های افغانستان» (طرح مرام) به دست نیامده است، به نقل تلخیص‌شده‌ی آنچه در این باره، در «توضیحات و پاسخ‌ها...» (ص ۵۰) آمده است اکتفا می‌کنم: «مسوده‌ی دومین طرح مرامی، ... در منزل من (واقع مکروریون اول ...) در حالی که گرایش‌ها و سلیقه‌های متفاوت اندیشه و عمل انقلابی در درون سازمان بیشتر خود را آشکار می‌کرد، پس از شور و بحث‌های بسیار جدی میان بدخشی، باعث و عبدالله (حفیظ آهنگرپور)، با حضور و سهم‌گیری فعال دولت حکیم، انجنیر حسن دروازی، بعضاً انجنیر رشید فرخاری و اشتراک من در بحث‌ها، با توافق همگانی به دوش یکی از تابناک‌ترین چهره‌های حرفه‌یی سازمان، جوان دانشور، اندیشمند و قلم‌به‌دست توانمند، دولت حکیم «شفق» گذاشته شد.

- دومین طرح زیر نظر بدخشی و همین دوستان تحت نام طرح مرامی «جبهه‌ی دموکراتیک توده‌ای برای رهایی خلق‌های افغانستان با مخفف (ج.د.ت.ر.خ.ا.) با طرح «اصول تشکیلاتی» و «رهنمودهای کار در روستا» در پایان سال ۱۳۵۳ در منزل من تکمیل و تا اواخر ماه حمل ۱۳۵۴ با رأی‌زنی‌های

بیشتر نهایی شدند. سرانجام در پایان ماه حمل ۱۳۵۴ در جلسه مشترک کسانی که از آغاز در پروسه کار سهیم بودند، هر سه سند: طرح اصول مرامی، طرح اصول تشکیلاتی و رهنمودهای کار در روستا، اولین مرحله تصویب را با اتفاق آراء اشتراک کنندگان جلسه، پشت سر گذاشتند. پس از تصویب این اسناد تصمیم‌هایی نیز اتخاذ گردید. در اینجا عمده‌ترین آنها را ذکر می‌کنم:

- با توجه به اختناق نظام استبدادی و پلیسی سردار داؤود، محتوا و رهنمودهای این اسناد با رعایت مخفی‌کاری شدید و با هم‌کاری با اعتمادترین رفیقان برای مدت ۶ ماه در نظر و عمل (تیوری و پراتیک) به آزمون گرفته شوند؛

- تا پایان میعاد ۶ ماهه، مطابق ضابطه‌های مندرج در طرح اصول تشکیلاتی و شرایط مبارزه مخفی، از میان شایسته‌ترین و با اعتمادترین رفقا، نمایندگان عالی‌ترین ارگان تصمیم‌گیری مشخص شوند.

- در ختم مدت ۶ ماه در محلی تعیین شده با برگزاری مخفیانه اجلاس عالی‌ترین ارگان تصمیم‌گیری با ارزیابی نتایج آزمون‌ها و آزمایش‌ها و در پرتو آن، با وارد کردن تعدیل‌ها و تغییرهای لازم، طرح‌های مرامی و تشکیلاتی، تصویب نهایی بیابند.

- در روشنایی ارزیابی نتایج رهنمودهای کار در روستا و تشخیص پایگاه‌ها و امکانات ... در باره چگونگی برداشتن گام‌ها و آغاز اقدامات عملی بعدی، تصامیم مسؤولانه اتخاذ گردد.

کسانی در این جلسه‌ای که اسناد متذکره را تصویب و تصامیم فوق‌الذکر را اتخاذ کرد اشتراک داشتند، عبارت بودند از: محمدطاهر بدخشی، مولانا بحرالدین باعث، عبدالحفیظ آهنگرپور ...، دولت حکیم شفق، انجنیر محمد حسن، انجنیر عبدالرشید فرخاری، محبوب‌الله کوشانی

...

اما سوگمندانه حوادث زودهنگام ماه جوزای ۱۳۵۴ درواز و دستگیری مولانا باعث و عبدالله (حفیظ پنجشیری) و یاران‌شان در ماه سرطان همان سال در شنگان راغ، سرنوشت سازمان و سرنوشت فردی و جمعی همه ما و شاید کشور را نیز، به گونه دیگری رقم زد!

۶ - زنده‌یاد بدخشی (م.ط.ب.) «تفاسیری بر کلیات مرام جبهه رهایی‌بخش خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم» را به تاریخ ۸ اسد ۱۳۵۲ نوشته است. بدخشی در این سند دو مسأله بسیار مهم برنامه‌یی را به صورت خاص مورد توجه قرار داده است:

الف - مسأله رهبری انقلاب در افغانستان با توجه به «ساختمان اجتماعی و اقتصادی» آن.

ب - مسأله ملی در کشور و راه حل آن.

بدخشی به تجارب انقلاب‌های پیروزمند از اوایل سده بیست تا زمانه خود و به نقش رهبری احزاب، جبهه‌ها و گروه «انقلابیون مسلح» در به پیروزی رساندن این انقلاب‌ها در کشورهای مختلف با شرایط متفاوت، بسیار روشن اشاره می‌کند.

سپس «احزاب سنتی و یا تقلیدی در آسیا مثلاً در هند و ایران، ممالک عربی و غیره» را به باد انتقاد گرفته که «درین سی، چهل سال موجودیت خود، نه تنها جنبش‌های موجود را رهبری نتوانسته و پیش نبرده اند، بلکه خود را با سیاست‌های تقلیدی کورکورانه و دگماتیستی کاملاً تجرید کرده اند؛ ... «که نتوانسته اند از دگماتیسم به طرف خلاقیت بروند و از تقلید و اطاعت کورکورانه مراکز انقلاب،» رهایی یافته «مستقلانه حرکت کنند.» و بعد با تحلیل‌های مشخص و نگاه «مستقلانه» به مسایل مشخص افغانستان، به دو مسأله مطروحه در فوق چنین پاسخ می‌یابد:

به مسأله الف: «به این علل در کشور خود ما طرفدار ایجاد یک جبهه رهایی‌بخش خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم استیم.»

به مسأله ب: «حق خودمختاری و تعیین مرزهای ملی هر یک ملیت‌های کشور و اشتراک در حاکمیت ملی فدرالی از گام‌های اساسی اولی درین بخش مبارزه است.»

و هر دو مسأله در این سند تا حدودی و در «طرح مرام» برای نخستین بار در تاریخ روشنگری در افغانستان به اندازه کافی با تفصیل شکافته و تبیین شده است.

خوشبختانه از این سند افزون بر نسخه دستنوشته استاد جمشید خاوری، نسخه تاپی بسیار سابقه و کهنه‌ای هم به دست آمده است!

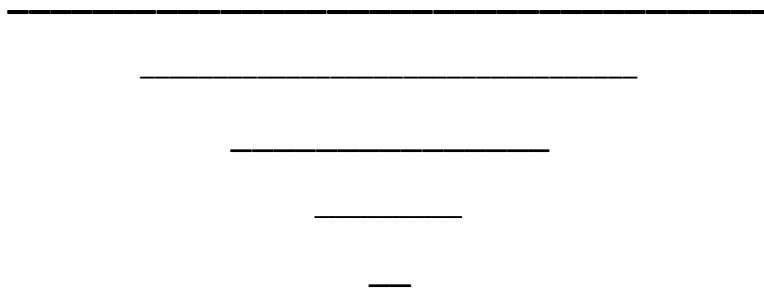
۷ - عنوان شماره سه: [پرسش‌ها و پاسخ‌هایی در باره آگاهی انقلابی، خصلت انقلابی و پراتیک انقلابی] را با توجه به پرسش‌های مطروحه ذیل آن، من برگزیده ام. و نیز آنچه در میان این علامت [] آمده است، افزوده و یا تعدیل کلمه‌ای بدون آنکه به اصل مطلب آسیب جدی برسد، همچنان سه نقطه سرخ ... نشانه تلخیص از سوی من می‌باشند. تهیه زیرنویس‌ها نیز کار من است.

۸ - نمونه فوتوکاپی دستنویس‌ها و یا کهنه‌ترین نسخه تاپ‌شده سندهای تاریخی در آخر هر بخش آمده است.

۹ - تاپ اسناد تاریخی را کمافی‌السابق مرهون زحمتهای داوطلبانه دوست بی‌ریا استاد کریم‌شاه «میر» استیم. اما مقایسه تاپ با اصل سند، اصلاح و ویراستاری به دوش من می‌باشد. از این‌رو مسوولیت و پاسخگویی هرگونه کاستی تنها متوجه من است.

بیا تا جهان را به بد نسپریم!

محبوب‌الله کوشانی



نظر و عمل ما در مورد انقلاب افغانستان
و آزادی خلق‌ها و ملیت‌های کشور
(طرح مرام)

۱ - افغانستان کشوری است مرکب از ملیت‌های مختلف که هرکدام از خود تاریخ، سرزمین و روابط اقتصادی و فرهنگی ملی خاصی دارد [...]]

در دوره‌های مختلف یکی پی دیگری این ملیت‌ها، بنابر پراگندگی فیودالی و ضعف سیاسی و نظامی خود، بر اساس نقشه استعماری انگلیس، از جانب دولت مرکزی ملیت حاکم در محدوده جغرافیای سیاسی افغانستان کشانده شدند. تاریخ خلق‌های این ملیت‌ها که گاهی برای برانداختن نظام فیودالی و زمانی به منظور طرد ستم‌گری ملی در داخل و وقتی هم که برای بیرون‌راندن استعمارگران به خصوص انگلیس‌ها متحداً بپا خاسته‌اند، مشحون از قهرمانی‌ها و حماسه‌هاست.

۲ - ملیت‌های افغانستان از نظر اقتصادی و اجتماعی در مراحل مختلف تکامل قرار دارند. بعضی از این ملیت‌ها به حالت قبیله‌وی - پدشاهی، بعضی دارند که جدیداً به فیودالیزم گذار می‌کنند و در برخی هم مدت‌هاست فیودالیزم برقرار شده و اقتصاد سرمایه‌داری رشد می‌یابد. ولی با وجود این مدارج مختلف ساختمان اقتصادی - اجتماعی ملیت‌ها، آنچه که در مجموع حیات اقتصادی اجتماعی افغانستان نقش مسلط دارد، همانا مناسبات فیودالی است. و این مناسبات فیودالی طبق قاعده عمومی از طریق بورژوازی کمپرادور داخلی که قدرت سیاسی کشور را به دست دارد، با بورژوازی انحصاری کشورهای رنگارنگ امپریالیستی پیوند اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می‌یابد و از این‌رو افغانستان کشوری است نیمه‌فیودالی و نیمه‌مستعمره.

۳ - استثمار و ستم‌های مختلف فیودالی و قبیله‌وی، سرمایه‌داری ملی، امپریالیستی، مذهبی، نژادی و غیره که متکی به دو ستم اساسی فیودالی و ملی (ستم ملی داخلی و ستم ملی امپریالیستی) اند، همان عواملی می‌باشند که اساس تمام عقب‌ماندگی و بدبختی‌های خلق‌ها و ملیت‌های کشور را تشکیل می‌دهند و درست با برانداختن این دو ستم است که می‌توان کشور را از چنگال سیاه فیودالیزم و امپریالیزم نجات داد، زمینه تکامل نیروهای مولده جدید کشور و ترقی اقتصادی - اجتماعی را برای خلق‌های مملکت فراهم ساخت.

در برابر انقلاب ملی و دموکراتیک کشور، که خود را مؤلف به انجام‌دادن آن می‌دانیم، این وظیفه برانداختن فیودالیزم و امپریالیزم و بقایای استعمار کهن یعنی ستم ملی داخلی و ایجاد حکومت دموکراتیک [...] قرار دارد. (رجوع کنید، بخش الف ماده ۱-۱۲)

الف - ستم فیودالی و ستم ملی - راه حل آن

۱ - در افغانستان شیوه تولید فیودالی مسلط است. و از این رو وسیله اصلی تولید را زمین، نیروی عمده مولده را دهقان و استثمارگر بزرگ را فیودال‌ها که اکثراً یا خود بورژوازی کمپرادور اند یا غیرمستقیم و مستقیم با بورژوازی بزرگ بروکرات ارتباط دارند، تشکیل می‌دهند.

وظیفه انقلاب دموکراتیک قبل از همه برانداختن مناسبات فیودالی از دهات و آزادکردن دهقانان است. واضح است که مسأله اساسی این انقلاب مسأله زمین، صحنه عمده نبرد روستاها و نیروی اصلی جنبش دهقانان اند که بدون بسیج‌ساختن دهقانان و بدون کمک به این دهقانان که در طی انقلاب ارضی تحت رهبری سازمان سیاسی طبقه کارگر بر اساس اصل (زمین از کشت‌کار است) زمین مالکین [بزرگ] ارضی را از طریق درهم‌شکستن قدرت آنها [...] تصرف نکند، نمی‌توان از مبارزه علیه فیودالیزم، از آزادساختن دهقانان، از اصلاحات، از ترقی و پیشرفت جامعه حرف زد. (رجوع کنید به بخش الف ماده ۱۲ و بخش هه ماده ۴)

راه اصلاحات ارضی داود که بدون اشتراک مستقیم دهقانان، بدون متشکل‌ساختن دهقانان در دهات و بدون طرد سلطه فیودال‌ها و مناسبات فیودالی در دهات و خلاصه بدون طرد تمام روبنای سیاسی کهن صورت خواهد گرفت (مشروط به این که جرأت این کار را هم داشته باشد)، راه چاپلوسی از ملاکین، راه گذشت و زدوبند با ارتجاع فیودالی، راه ترس از جنبش توده‌ها و راه جلوگیری از انقلاب پیگیر، قاطع [...] توده‌هاست که فیودالیزم را از اساس سرنگون می‌کند و در برابر هیچ‌یک از بقایای موسسات قدیمی گذشت و رحم نمی‌نماید. (رجوع کنید به بخش ح ماده ۳ و ۴)

۲ - در کشور ما استبداد و استثمار فیودالی به طرز خاص با ستم و استثمار ملی داخلی و از این طریق با ستم و استثمار ملی امپریالیستی پیوند می‌یابد. و از این رو انقلاب دموکراتیک ضد فیودالی با جنبش‌های رهایی‌بخش ملی ملیت‌های تحت ستم و از این طریق با انقلاب ملی ضد امپریالیستی تمام خلق‌های کشور ارتباط لاینفک دارد. (رجوع کنید به بخش الف ماده‌های ۳، ۴، ۹، ۱۰)

۳ - افغانستان کشوری است کثیرالمله که در آن بیش از بیست ملیت زندگی می‌کند. در بین این ملیت‌ها، ملیت پشتون [با اعمال سیاست‌های استبدادی و تبعیضی محافل حاکمه خودکامه

آن بالای اقوام و ملیت‌های دیگر در جایگاه ملیت ستمگر و متباقی ملیت‌ها ستمکش اند. این ستم‌گری ملی چگونه است؟

۳- ۱ ستم [طبقات و محافل حاکمه خودکامه] پشتون‌ها بالای ملیت‌های دیگر از همه اول‌تر، ستم اقتصادی است که بهترین و بزرگ‌ترین زمین‌ها را که متعلق به ملیت‌های تحت ستم (اوزبک‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ترکمن‌ها ...) بود، چه قبلاً در طی مهاجمات و لشکرکشی‌های اردوی افغانی و چه بعداً به صورت فاتح، ناقل، حاکم و غیره از طریق جبر و زور اشغال کردند و ساکنین و صاحبان زمین‌ها را به کوه‌ها و دشت‌ها راندند و یا به صورت دهقان، همسایه، مغلوب و غیره آن‌ها را به بردگان خود مبدل نمودند؛ و امروز بزرگ‌ترین زمین‌داران سرزمین ملیت‌های تحت ستم و اغلب بورژوازی کمپرادور و بروکرات‌های بزرگ، از ملیت حاکم پشتون می‌باشند. این یکی از [عامل‌هایی] است که ستم فیودالی را با ستم ملی پیوند می‌دهد و مسأله ملی را به مسأله زمین مبدل می‌کند.

۳- ۲. در افغانستان غنی‌ترین و وسیع‌ترین ساحات اقتصادی را سرزمین ملیت‌های تحت ستم تشکیل می‌دهد و تمام عایدات اقتصادی افغانستان که خواه به جیب بورژوازی ملیت حاکم ستم‌گر و خواه از این طریق به دامن انحصارات امپریالیست‌ها می‌ریزد، به طور عمده از ملیت‌های تحت ستم و ثمره عرق و دسترنج خلق‌های این ملیت‌ها است و در مقایسه با منابع اقتصادی و پیداوار طبیعی که در زمین ملیت‌های تحت ستم موجود است و مورد بهره‌برداری غیرعادلانه عمومی قرار می‌گیرد، ملیت پشتون بسیار کم و حتا می‌توان گفت هیچ ندارد. آسیاب اقتصاد افغانستان از آب هستی ملیت‌های تحت ستم می‌چرخد. نان، لباس و زندگی افغانستان را به طور اساسی ملیت‌های تحت ستم فراهم می‌سازد ولی فرمان‌روایی و سیاست را [محافل حاکمه] ملت ستم‌گر می‌کند.

در روابطی که بین ملیت‌های تحت ستم، اکثریت ثروت‌مند از نظر تاریخی پیش‌رفته افغانستان از یک‌طرف و ملیت [حاکم]، اقلیت فقیر و از نظر تاریخی نسبت به بسیاری ملیت‌های دیگر عقب‌مانده این کشور از سوی دیگر، برقرار است، غیرعادلانه‌ترین نوع مناسبات استعماری موجود می‌باشد. این حقیقت جامعه ما است، ناراحت نشوید، اگر کسی دور از تعصب و احساسات شوونیستی با چشمان باز و عقل سلیم جامعه افغانستان را مطالعه کند، این حقیقت تلخ را خواهد یافت. این نکته دیگری است که مبارزه بر ضد فیودالیزم (مبارزه طبقاتی) در مناطق ملیت‌های تحت ستم را با «مبارزه» علیه ستم ملی داخلی و ستم ملی امپریالیستی پیوند می‌دهد؛ و ارتش مبارزه ضد

فیودالی «دهقانان» را به ارتش رهایی‌بخش ملی و مسأله ملی را به مسأله ارضی مبدل می‌کند و از سوی دیگر:

۳ - ۳. پشتون‌های کوچی که مناطق وسیع کوهستانات، دشت‌های علف‌چر سرزمین ملیت‌های تحت ستم را به اصطلاح از «نادر بابا»، «ظاهر بابا»، «داود بابا» و غیره «قباله» دارند، همه‌ساله علاوه از این که ازین مناطق برای چند ماه بهار، تابستان و خزان استفاده می‌کنند، کشت و زراعت و جای‌داد مردم بومی را نیز که از آن از کدام «بابا»یی قباله ندارند مورد تاخت و تاز و بهره‌برداری ظالمانه قرار می‌دهند. این نکته دیگری است که مسأله ملی را به مسأله زمین مبدل می‌سازد.

۳ - ۴. بورژوازی نوزاد ملیت حاکم با استفاده از قدرت سیاسی خود تلاش دارد تا تمام امور حمل و نقل، تجارت و تولید کشور را به دست خود قبضه کند و بورژوازی ملیت‌های دیگر را از صحنه رقابت خود به طور نهایی بدر سازد. این شکل دیگر ستم اقتصادی ملیت حاکمه است.

۴ - ستم اقتصادی ملیت [حاکم] از حمایت مستقیم قدرت سیاسی آن‌ها برخوردار است. رژیم فاشیستی داود برای ملیت‌های تحت ستم [نقش] آلت استثمار و سرکوب [از طرف] بورژوازی و فیودال‌های ملیت [حاکم] را دارد. این ستم‌گری (ستم سیاسی) به طور عمده از یک طرف به شکل دیکتاتوری مستبده قبیله محمدزایی و از سوی دیگر در وجود این حقیقت که تمام و اکثریت کامل مامورین عالی رتبه نظامی و ملکی و به خصوص قدرتمندترین آن‌ها از ملیت ستم‌گر اند، انعکاس می‌یابد. و همچنین در این نکته که به جز ملیت ستم‌گر که تنها حاکمیت ملی خود را به دست دارد، بلکه ملیت‌های دیگر را نیز از حاکمیت سیاسی‌شان محروم ساخته است.

هیچ ملیت دیگری سرنوشت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خویش را به دست ندارد. خانواده فاسد قبیله محمدزایی، این سردمداران ملاکین بزرگ بورژوازی ملیت حاکم که قدرت سیاسی را به طور عمده در تصرف دارند و مستقیماً به طبقات حاکمه ملیت خود تکیه می‌کنند، در عین زمان بزرگ‌ترین بورژواها (بورژوازی بزرگ) و زمین‌داران کشور نیز می‌باشند. این خانواده همان‌طوری که در تمام مدت سلطه خود بر افغانستان حامیان منافع استعمارگران در کشور بودند، امروز نیز کشور ما را به نیمه‌مستعمره مبدل نموده اند. (رجوع کنید به بخش‌های ماده‌های ۳ و ۴). این پیوند دیگری است که ارتباط قوی ستم فیودالی را با ستم ملی نشان می‌دهد، و تمام این ارتباطات مسأله ملی (داخلی) را به صورت جز مهم کل مسایل انقلاب کشور واضح می‌سازد.

۵ - طبقات حاکم ملت پشتون که قدرت سیاسی را به دست دارند، ستم‌گری سیاسی و اقتصادی را تا سرحد منحل‌ساختن و نابودکردن ملت‌های تحت ستم ادامه می‌دهند و بدین ملحوظ ستم فرهنگی خود را هرچه بیشتر تشدید می‌کنند. تمام تاریخ و افتخارات باستانی آن‌ها را منهدم کرده‌اند. لسان، عادات و رسم و رواج، البسه، طرز زندگی، در یک کلمه فرهنگ ملی آن‌ها را غیرملی و زشت اعلام می‌دارند. تاریخ پشتون‌ها تاریخ تمام ملت‌های افغانستان، قهرمانان ملی ملت پشتون قهرمانان تمام ملت‌ها، لسان و فرهنگ ملت پشتون، لسان و فرهنگ رسمی و ملی تمام ملت‌ها جا زده می‌شود. اگر کلمه‌ای از ملت به میان آید، ملت «ملت افغان» «و هرکس که از افغانستان است، افغان است»، [به میان می‌آید].

۶ - ملت‌های کشور که هرکدام از خود تاریخ، سرزمین، لسان و پیوند پایدار اقتصادی و حیات فرهنگی ملی خاص خود را دارند، حق دارند از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی (چون اساساً از این سه جهت ستم می‌بینند) سرنوشت خود را خودشان تعیین نمایند؛ این حق طبیعی آن‌ها است. آن‌ها حق دارند تا سرحد جدایی خود مبارزه کنند. تحلیل مشخص تاریخی مسأله ملی در کشور [...] نشان می‌دهد که این راه، راه آزادی مبارزه ملت‌ها تا سرحد جدایی و وحدت آزادانه این ملت‌ها در جمهوری دموکراتیک فدرال، اصولی‌ترین و یگانه راه ممکن و مفید به حال ترقی، هم‌بستگی و آزادی خلق‌ها است. (رجوع کنید بخش الف ماده‌های ۱۵، ۱۶، ۱۷).

۷ - وقتی که در افغانستان ملت‌های مختلف بسر می‌برند و این ملت‌ها نه صرفاً از نظر فرهنگی، طوری که رفورمیست‌های سوسیالیست‌شوونیست (خ. و پ.) [خلق و پرچم] و اپورتونیست‌های (شعله) می‌گویند، بلکه از نظر سیاسی و اقتصادی نیز تحت ستم واقع شده‌اند، پس این ملت‌ها حق دارند از نظر سیاسی اقتصادی و فرهنگی سرنوشت خود را تعیین کنند.

۸ - وقتی که ستم ملی در افغانستان با ستم فیودالی پیوند عمیق دارد، وقتی که ستم ملی امپریالیستی با ستم ملی داخلی پیوند می‌یابد، پس حل مسأله ملی جدا از انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فیودالی افغانستان یا یک نوع تخیل و یا صاف و ساده پیروی از سیاست شوونیستی و استعمارگرانه بورژوازی ملت ستم‌گر [...]، آشکارا پرده‌پوشی از سیاست شوونیستی ملت حاکم و دنباله‌روی از بورژوازی ملت پشتون، خیانت به منافع هم‌بستگی و مبارزه [زحمتکشان همه ملت‌ها] و سنگ‌اندازی در برابر انقلاب خلق‌های کشور می‌باشد.

۹ - وقتی که ستم ملی با ستم فیودالی پیوند دارد و ستم فیودالی به طور عمده در سرزمین ملت‌های تحت ستم مطرح است و نیروی اصلی انقلاب دیموکراتیک به ارتباط مسأله زمین و

مناسبات فیودالی، دهقانان اند و این دهقانان به طور عمده همان دهقانان ملیت‌های تحت ستم اند، وقتی که تمام منابع اقتصادی افغانستان به طور عمده در سرزمین ملیت‌های تحت ستم است، واضح است که امپریالیزم به طور عمده، هستی این ملیت‌ها (ملیت‌های تحت ستم) را غارت می‌کند و ستم امپریالیستی در درجه اول بالای خلق این ملیت‌ها است. و باز وقتی که ارتجاع ملیت پشتون که ارتجاع تمام ملیت‌ها و سرکرده مرتجعین این ملیت‌ها است، از اثر سرزمین ملیت‌های تحت ستم آب می‌خورد و ریشه آن در اسارت خلق‌های این ملیت‌ها است؛ پس سرزمین ملیت‌های تحت ستم گرهگاه‌های تمام تضادهای جامعه را تشکیل داده و قبل از نقاط دیگر، سرزمین ملیت‌های ستم‌کش کانون‌های انفجاری کشور است. سرزمین ملیت‌های تحت ستم هم از نظر اجتماعی و هم از نظر جغرافیایی مساعدترین نقاط برای آغاز انقلاب توده‌ای طولانی افغانستان می‌باشد.

۱۰ - انقلاب در این مناطق هر قسمی که آغاز یابد، انقلاب ملیت‌های تحت ستم، انقلاب ملی است و ناگزیر به اشکال مختلف منافع بورژوازی و فیودال‌های ملیت ستم‌گر و سلطه دولت فاشیستی را در این مناطق از اساس مورد ضربه قرار داده و انقلاب شکل ملی به خود می‌گیرد و اما مضمون این انقلاب «انقلاب ملی» و همین‌طور پایان و عاقبت آن مربوط به رهبری این جنبش‌های ملی است که کدام طبقه به دست می‌گیرد.

۱۱ - اگر بورژوازی ملیت‌های تحت ستم رهبری جنبش‌های ملی را به دست گیرد، کار به یک ناسیونالیزم تنگ‌نظرانه کشیده و انقلاب دیموکراتیک انجام نخواهد یافت و هیچ دردی جز یک سلسله دردهای بورژواری مداوم نمی‌گردد. در این صورت امکان این که افغانستان تجزیه شود، هم‌چنین به وحدت [و همبستگی زحمتکشان] و به منافع مبارزه [آن‌ها] لطمه وارد شود منتفی نیست.

۱۲ - شرایط جدید تاریخی دوران انقلاب‌های [ملی و دموکراتیک] به ما [زحمتکشان] اجازه نمی‌دهد رهبری جنبش ملی را [...] به بورژوازی بسپاریم یا به این نکته ((مسأله رهبری) تکیه مطلق نکنیم. ما تمام توجه خود را معطوف به این جنبش نموده و به مثابه رسالت تاریخی خود به امر تدارک آغاز، رهبری و انجام نهایی این جنبش‌های ملی می‌بینیم. [...] سازمان پیش‌آهنگ سیاسی [...] ملیون‌ها دهقان را که نیروی اصلی این جنبش ملی اند بسیج و متشکل نموده و از طریق رهبری این دهقانان و اتحاد محکم با آن‌ها در جریان انقلاب دموکراتیک (انقلاب ارضی ضد فیودالی)، رهبری خود را با تمام اقشار و طبقات دیگر جامعه و در نتیجه سرکردگی خود را به تمام جنبش [تأمین] می‌کند و به این کار خود رهبری در رابطه با انقلاب ملی و دموکراتیک،

انقلاب ملی ضد امپریالیستی را نیز به پایان می‌رساند و جامعه دموکراتیک [...] را که دارای سیاست، اقتصاد و فرهنگ نوین ضد امپریالیستی و ضد فیودالیست، به وجود می‌آورد. [...].

انقلاب ارضی و تقسیم زمین بر اساس اصل زمین از کسی است که روی آن کشت می‌کند؛ ملی کردن تمام مؤسسات و ثروت‌های که خصلت امپریالیستی دارند یا از قدرت اداره تملک خصوصی افراد خارج اند و یا به مانع زندگی خلق تبدیل شده اند؛ اقتصاد دولتی رهبری شده ... به مثابه اقتصاد رهنمون و مسلط که نقش تعیین‌کننده [...] دارد؛ اقتصاد کوپراتیفی دهقانان و سرمایه کوچک خصوصی افراد به عنوان اقتصاد درجه دوم و سوم، [...].

فرهنگ تاریخی ملی و توده‌ای که در آن ایده فرهنگی [زحمتکشان] نقش رهبری‌کننده را به دست دارد، این ... سیاست ... اقتصاد ... و فرهنگ نوین که همه خصلت ضد امپریالیستی و ضد فیودالی داشته و از جانب [زحمتکشان و پیشاهنگ سیاسی آن] ... رهبری می‌شود ... ایجاد جامعه دموکراتیک را به مثابه [برنامه حد اقل و هدف استراتژیک در این مرحله انقلاب] مد نظر قرار می‌دهد.

۱۳ - وقتی که رهبری جنبش مسلحانه نه به دست بورژوازی ملی بلکه به دست [زحمتکشان] بیفتد، در آن صورت مهم‌ترین مسأله که همبستگی طبقاتی [زحمتکشان] ملیت‌های مختلف است، حفظ خواهد شد و ... در راه رسیدن ... به ترقی و پیشرفت، بزرگترین خدمت ممکن انجام خواهد یافت.

و اما مسأله تمامیت ارضی و تجزیه شدن افغانستان، وابسته به این امر است که خلق و به خصوص [زحمتکشان] ملیت [حاکم]، همبستگی عملی خود را به پشتیبانی، کمک و دفاع از امر آزادی [و تأمین عدالت و برابری و رفع تبعیض به مثابه خواست برحق] این ملیت‌ها ابراز خواهد کرد یا نه؛ و از طرف دیگر تمامیت ارضی افغانستان که برای سوسیال‌شوینیست‌ها معیار هر مسأله اجتماعی و به خصوص ملی است، برای ما که نماینده سیاسی [زحمتکشانیم] نیست! برای ما معیار در مسأله ملی و در تمام مسایل اجتماعی دیگر، همبستگی طبقاتی [زحمتکشان ملیت‌های] مختلف، دوستی و روح برابری و برادری بین آن‌ها، پیشرفت و ترقی مبارزه در راه [تأمین عدالت اجتماعی] است. ما درین مسأله و من جمله در حل مسأله ملی از این نقطه حرکت می‌کنیم. [...].

۱۴ - ریشه ارتجاع [محافل حاکمه ملیت و حتا] خلق پشتون از اسارت ملیت‌های دیگر آب می‌خورد و مرکز این ارتجاع نیز قبل از همه به دست خلق‌های این ملیت‌ها است. آزادی خلق

پشتون وابسته به آزادی خلق‌های ملیت‌های تحت ستم است. خلق پشتون برای این که ارتجاع خود را سرنگون نموده و خود را آزاد کند باید خویشان را با ملیت‌های تحت ستم هم‌سرنوشت دانسته و در انقلاب ملی و دیموکراتیک این ملیت‌ها به جدی‌ترین طرز یاری برساند و هم‌بستگی عملی خود را با آن‌ها به صورت یک جبهه وسیع انقلابی در مقیاس سراسری کشور برای انجام انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فیودالی افغانستان برقرار کند.

۱۵ - در قسمت حل مسأله ملی به منظور اتحاد آزادانه و واقعی خلق‌ها، به منظور پیشرفت و ترقی مبارزه توده‌ها و به خاطر ترقی اقتصادی-اجتماعی کشور، ما طرفدار ایجاد دولت دیموکراتیک ... به شکل جمهوری فدرال هستیم که در آن خلق‌های ملیت‌های کشور مانند تاجیک، پشتون، هزاره، ترکمن، نورستانی، بلوچ و غیره در مرزهای ملی تاریخی خود، جمهوریت‌های جزء خود را با استفاده از حق تعیین سرنوشت به وجود می‌آورند و نام خلق اکثریت به جمهوری جزء مذکور گذاشته شده و خلق‌های اقلیت آن ساحة ملی، به صورت مساویانه، برادرانه و خود مختار زندگی خواهند کرد. مثلاً در جمهوری دیموکراتیک ترکمن، اقلیت عرب، در جمهوری دیموکراتیک ازبک، اقلیت پشتون، در جمهوری دیموکراتیک پشتون اقلیت غوری و امثال این‌ها با حفظ حقوق ملی، فرهنگ ملی دارای تشکیلات محلی انتخابی و خودمختاری خواهند بود.

۱۶ - این جمهوری دیموکراتیک انقلابی فدرال در باره همه ملیت‌های بیرون از سرحدات رسمی موجود کشور و با دولت‌های مترقی آن‌ها به ترتیب، در باره روابط انسانی خویش با اقوام دو طرفه سرحد به موافقه خواهد رسید و با دولت‌های ارتجاعی آن‌ها سر مبارزه داشته و جنبش آزادی خواهی ملی هم‌ملیت‌ها را تایید و کمک می‌کند.

۱۷ - نام این جمهوری دیموکراتیک یک نام جغرافیایی تاریخی بوده و به هیچ ملیت مستقیماً نسبت نداشته باشد.

۱۸ - برای روشن ساختن باز هم بیشتر نظر خود در مورد مسأله ملی افغانستان، باید به رد یک سلسله اتهامات پردازیم که تا کنون به ما زده اند.

ما را متهم می‌کنند که شما افغانستان را تجزیه می‌کنید و تجزیه طلب هستید. این ما نیستیم که افغانستان را تجزیه می‌کنیم، این ملیت حاکم به خصوص طبقه حاکمه آن است که حقوق ملی

[دیگران را پامال کرده] آن‌ها را مجبور می‌سازد که جدایی خود را اعلان کنند و کشور را تجزیه نمایند. عامل تجزیه [محافل حاکمه خودکامه] ملت [حاکم] و ستم‌گری ملی است.

۱۹ - ما را متهم می‌کنند که شما بین خلق‌های کشور تخم نفاق و پراگندگی می‌افشانید. و هم این ما نیستیم که مانعی در راه هم‌بستگی خلق‌ها شده ایم و این مانع را قوی‌تر می‌کنیم؛ بلکه بورژوازی ملت [حاکم] با ستم‌گری ملی خود و کوچک ابدال‌های سوسیال شوونیست آن با پرده‌پوشی از این ستم‌گری اند که بذر نفاق، کین، دشمنی و بدبینی را بین خلق‌های این ملت‌ها می‌پاشند و بزرگ‌ترین صدمات را به هم‌بستگی طبقاتی آن‌ها وارد می‌سازند. ما با افشای بی‌رحمانه‌ی این سیاست ارتجاعی و با پیش‌کشیدن شعار حق تعیین سرنوشت ملل به این نفاق دامن نمی‌زنیم، بلکه از این یگانه راه ممکن می‌خواهیم آن را از میان برداریم، وحدت و هم‌بستگی آزادانه و واقعی، نه اجباری و پوچ را بین خلق‌های ملت‌های مختلف تأمین نماییم. این سیاست ستم‌گری ملی بورژوازی ملت [پشتون] و تأیید زیر لفافه و حتا آشکار آن از جانب سوسیال‌شوونیست‌های رنگارنگ این ملت، خلق و پرچم، افغان‌ملت، مساواتی‌ها ... است که سبب شده [طبقات زحمتکش] به‌جای این که به مسایل جدی مبارزه خود پردازد، به مسایلی می‌پردازد که برای [آن‌ها] و بورژوازی مشترک است. این سیاست آن‌ها است که موجبات تصادمات گوناگون را بین خلق‌های ملت‌ها و به خصوص بین ملت‌های تحت ستم از یک طرف و ملت [حاکم] از سوی دیگر، به نفع مرتجعین فراهم آورده است.

سیاست ستم‌گری ملی، بزرگ‌ترین مانع هم‌بستگی [زحمتکشان] و خطرناک‌ترین مسأله مبارزه خلق‌ها است.

۲۰ - ما را متهم می‌کنند که شما ناسیونالیست هستید. بلی از این که ما درین انقلاب دیموکراتیک، انقلاب ملی (چه در مقیاس ملت‌های تحت ستم کشور و چه در مقیاس سراسر افغانستان) [اشتراک می‌کنیم] طبیعی است که ناسیونالیستیم. ولی از این که ما به عنوان سازمان [انقلابی] (نماینده سیاسی [زحمتکشان]) نمی‌خواهیم مانند سوسیال‌شوونیست‌ها به دنباله‌رو بورژوازی ملی (خودی) مبدل شده، بلکه ...، هم‌بستگی بین‌المللی [زحمتکشان] در امر انقلاب جهانی و پیروزی نهایی [عدالت اجتماعی] و منافع مبارزه [زحمتکشان] را معیار برای هر ناسیونالیسمی دانسته و بالاتر و والاتر از هر امری می‌دانیم نه تنها ناسیونالیست بلکه انترناسیونالیست نیز هستیم. ناسیونالیزم ما در خدمت انترناسیونالیزم ما قرار دارد. این «خلق» و «پرچم» و سوسیال‌شوونیست‌های دیگر اند که تا حد عاملین بورژوازی ملت [حاکم] خود از یک طرف و عاملین رویونیوزم بین‌المللی از طرف دیگر سقوط کرده اند.

۲۱ - به ما می‌گویند که شما تنها سمت شمال را می‌خواهید (سکتاریست هستید). این افترا و دروغ دیگر بورژوازی ملیت ستم‌گر و دنباله‌روان آن است. [۳]. این رذیلانه‌ترین در عین زمان مضحک‌ترین اتهام سوسیال شوونیست‌های خلق و پرچم و اپورتونیست‌های دیگر بالای ما است. ما اگر در فعالیت عملی خود بالای سمت شمال و مناطق دیگر تکیه می‌کنیم، به خاطر این است که این مناطق همان‌طور که دیدیم (رجوع کنید به بخش الف ماده‌های ۲، ۳، ۴، ۹) گره‌گاه تمام تضادهای جامعه ما، ضعیف‌ترین حلقه دولت و مساعدترین نقاط برای شروع انقلاب کشور بوده، مضمون انقلاب کشور (زمین) نیروی اصلی انقلاب (ملیت‌های تحت ستم و به خصوص دهقانان این ملیت‌ها) به طور عمده در این جا اند.

ما اگر می‌خواهیم در این نقاط انقلاب توده‌ای طولانی را تدارک و آمادگی بگیریم، فقط به منظور امکانات و شرایط خوب آن است. ما اگر می‌خواهیم اول این مناطق را آزاد ... کنیم، فقط به این منظور است که در انقلاب توده‌ای طولانی کشور، از آن به عنوان پایگاه‌های استراتژیک ... استفاده می‌کنیم. انقلاب کشور که ناموزون رشد می‌کند، ناگزیر سبب خواهد شد که ابتدا صرف بعضی مناطق کشور که مساعد به حال انقلاب اند به تصرف انقلابیون درآیند و از مابقی کشور موقتاً جدا شوند. ولی هیچ احمقی در صورتی که قانون‌مندی‌های عینی رشد انقلاب کشور چنین است، فکر نخواهد کرد که تکیه عمده ما در یک سلسله مناطق و انقلاب ما از یک یا چند نقطه و جدا کردن این نقاط برای مدت کوتاهی به‌عنوان مناطق پایگاه ... از مابقی کشور، از تمایل سکتاریستی و محلی‌گری ما سرچشمه می‌گیرد. اگر ما اول یک نقطه و یا یک سلسله مناطق را می‌خواهیم برای این است که تمام افغانستان را می‌خواهیم و از طرف دیگر ما اگر بالای چند نقطه و سمت بنابر شرایط مساعد آن تکیه می‌کنیم، این نیز به معنی آن نخواهد بود که ما در هیچ نقطه و سمت دیگر کار نمی‌کنیم. رفقای ما در سراسر افغانستان فعالیت انقلابی می‌کنند. این وظیفه ما است ولی در کار خود جای عمده و غیرعمده را نیز رعایت می‌نماییم. (رجوع کنید به بخش ب)

۲۲ - به ما می‌گویند که شما با ملیت پشتون به طور اعم سر دشمنی و مبارزه را دارید. ما علیه خلق پشتون مبارزه نمی‌کنیم؛ این هم دروغ بورژوازی ملیت پشتون و تبلیغات دنباله‌روان است. ما علیه بورژوازی و طبقات حاکمه این ملیت که قدرت سیاسی را در کشور به دست گرفته با مرتجعین ملیت‌های دیگر زد و بند نموده و مشترکاً در کار استثمار و سرکوب خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم اند، مبارزه می‌کنیم. مبارزه بر ضد فیودال‌های ملیت «خودی» مستلزم طرد سلطه سیاسی و اقتصادی بورژوازی ملیت [حاکم] در این مناطق است که از طریق انقلاب ارضی و درهم‌شکستن ماشین دولتی و ایجاد مناطق پایگاهی مستقل صورت می‌گیرد. (همان طوری که

مبارزهٔ خلق ملیت پشتون علیه طبقات حاکمهٔ (خودی) مستلزم کمک و پشتیبانی جدی از جنبش رهایی‌بخش ملیت‌های تحت ستم از یک طرف و در عین هم‌بستگی با انقلاب این ملیت‌ها تدارک و آمادگی برای انقلاب و سرنگون کردن طبقات حاکمهٔ ملیت خود در داخل و بدست گرفتن قدرت سیاسی از سوی دیگر است) ما می‌خواهیم که خلق‌های ملیت‌های مختلفه که امکان آن در کشور از طریق جنبش‌های رهایی‌بخش ملیت‌های تحت ستم و شروع انقلاب از این مناطق وجود دارد، آزاد شوند. اگر یا هرگاه خلق ملیت ستم‌گر و یا قسمتی از این خلق فریب تبلیغات شوونیستی بورژوازی (خودی)، و به دنباله‌رو سیاست طبقات حاکمهٔ خود، به دنباله‌رو رژیم دیکتاتوری نظام فاشیستی داود مبدل شود و به آزادی ملیت‌های تحت ستم، بالنتیجه به آزادی خود مخالفت نماید، دیگر از خلق بودن او چیزی نمی‌ماند، و در آن صورت ... این خلق مسخ شده در سنگر ضد انقلاب می‌ایستد ... ما که از خلق نمایندگی می‌کنیم، علیه هیچ خلقی مبارزه نخواهیم کرد. این بورژوازی و فیودال‌ها به طور اعم و این رژیم دیکتاتوری فاشیستی داود به طور اخص است که علیه خلق‌ها مبارزه می‌کند. ما یک بار دیگر هم‌بستگی عمیق خود را با خلق برادر پشتون اعلام می‌داریم و معتقدیم که ما و آن‌ها هم‌سرنوشتیم، امر آزادی ما با هم پیوند ناگسستنی دارد و یکی بدون کمک دیگری آزاد شده نمی‌توانیم.

۲۳ - اوه راستی یک گپ دیگر! چه می‌شود که مسألهٔ ملی را مطرح نکنیم. «گم اش کو، این را بگذاریم!» این هم اظهارات بعضی کسانی است که یا از روی سیاست شوونیستی می‌خواهند ستم‌گری ملی را برحق جلوه داده، آن را پرده‌پوشی کنند و یا از روی حمایت خیراندیشانه ... فکر می‌کنند که مسألهٔ ملی را در افغانستان ما به وجود آورده ایم. واقعیت اجتماعی آن به عنوان پدیدهٔ عینی مستقل از اراده و شعور موجود نیست و هرگاه ما نگوییم، ستم ملی در جامعه موجود نخواهد بود!

۲۴ - خوب اگر امروز این مسأله را مطرح نکنیم چطور؟! بگذاریم؛ بعد از این که انقلاب پیروز شد خود به خود حل خواهد شد! در جامعهٔ ما بسیاری عقل‌باخته‌های هم [هستند] که تحت تاثیرات تبلیغات شوونیستی خلق و پرچم، این دنباله‌روان بورژوازی ملیت ستم‌گر و اپورتونیست‌های دیگر رفته، چنین زمزمه‌های مالیخولیایی را سر می‌کنند. آن‌ها واقعیت مسألهٔ ملی را در کشور ما با خصوصیت ویژهٔ آن نمی‌بینند؛ آن‌ها حقیقت پیوند ستم ملی را با ستم فیودالی در کشور و این را که مبارزه [علیه] فیودالیزم (مبارزهٔ طبقاتی) - مبارزهٔ ملی نیز هست نمی‌بینند؛ آن‌ها فکر نمی‌کنند که مسألهٔ ملی جزء انفکاک ناپذیر انقلاب افغانستان است و جدا از مسایل عمومی انقلاب کشور نمی‌تواند مطرح شود. (رجوع کنید به بخش الف ماده ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰). آن‌ها مسألهٔ ملی

را جدا از جامعه ما و جدا از مسایل اجتماعی می‌دانند. آن‌ها نمی‌بینند که بدون طرح پیش از پیش مسأله ملی و حق تعیین سرنوشت خویش (ملل) و مبارزه در راه آزادی [و برابری حقوق]، ملیت‌ها نمی‌توان وحدت خلق‌های ملیت‌های مختلف را در انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فیودالی افغانستان که شرط اساسی پیروزی است تأمین نمود و الخ.

۲۵ - و بالاخره آیا طرح مبارزه ملی به معنی فراموش کردن و یا کم ارزش دادن به مبارزه طبقاتی است؟ نه؛ همان طوری که دیدیم در کشور ما مسأله طبقاتی با مسأله ملی (ستم فیودالی با ستم ملی) پیوندهای عمیق و همه جانبه دارد؛ بنابراین تصور مبارزه طبقاتی جدا از مبارزه ملی (همین طور مبارزه ملی جدا از مبارزه طبقاتی) فکر باطل و احمقانه‌ای است. دیگر ما مسأله ملی را ... از دیدگاه هم‌بستگی، اتحاد، برادری و روح دوستی و صمیمیت طبقاتی و انقلاب خلق‌ها مطرح کرده ایم و از این رو در طرح و تحلیل ما مسأله طبقات و مبارزه طبقاتی اساس قرار گرفته است. بدون طرح و قبول مسأله ملی به این شکل، تصور انقلاب کردن در افغانستان، اتحاد خلق‌های ملیت‌های مختلف کشور و هم‌چنین فکر ایجاد یک حزب [انقلابی] و اتحاد [نیروهای چپ و انقلابی ملیت‌های] مختلف (به خصوص از ملیت‌های تحت ستم و ستم‌گر) طوری که تجارب متعدد ثابت کرده است، رویایی بیش نیست. و ما هم مجبور شدیم مسأله ملی را به این طول و تفصیل غیرمعمول در خط مشی خویش بنویسیم، فقط به علت حیثیت گرهی داشتن مسأله ملی در انقلاب افغانستان، به علت مکتوم [داشتن] و تحریف شدن این مسأله از جانب سوسیال‌شوونیست‌ها و دولت فاشیستی و به علت وجود نظریات و عقاید اشتباه‌آمیز در بین انقلابیون در این مورد، بالاخره به علت روشن ساختن عقاید و موضع‌گیری خود در این زمینه است که رفقای ما سال‌ها از جانب ارتجاع افغانستان و سوسیال‌شوونیست‌ها و رویونیست‌های خلق و پرچم و فاشیست‌های مرتد دیگر و از جانب اپورتونیست‌ها به نام به اصطلاح (ستم ملی) کوبیده شده و ستم ملی امروز لرزه وحشت‌آور مرگ را به پیکر رژیم دیکتاتوری فاشیستی ایجاد کرده و ارتجاع هم درست فیصله مرگ خود را در عمل و نظر آن‌ها دیده و هم‌چنان است که به‌عنوان خطرناکترین دشمنان جمهوری دیکتاتوری فاشیستی، آن‌ها و متحدین و هواداران‌شان را مورد پیگرد و تعقیب وحشیانه قرار داده است.

ب - انقلاب افغانستان و وظایف عملی ما

۱ - ما در انقلاب کشور خود از تمام تجارب سیاسی و نظامی [جنبش‌های انقلابی] بین‌المللی استفاده می‌کنیم؛ هیچ حدود و مرزی را که دانش انقلابی و تجارب نظامی [طبقات زحمتکش]

در آن حد توقف کرده باشند، نمی‌شناسیم. ما از تمام انقلاب‌های جهان و به خصوص از آن انقلابیونی که فعلاً در سنگرها مصروف پیکار انقلابی اند می‌آموزیم، ولی به هیچ‌وجه این آموزش ما که نوعی کناره‌گیری از مبتلاشدن به دگماتیسم است، موجب آن نخواهد شد تا آن حقایق عمومی ... را که در تمام انقلاب‌ها به خصوص انقلاب‌های کشورهای نیمه‌مستعمره و نیمه‌فیودالی به مثابه قانون عمل کرده است، [نبینیم] و به رویونی‌م غرق شویم.

۲ - انقلاب ملی و دیموکراتیک کشور ما از قانون‌مندی عمومی انقلاب‌های ملی و دیموکراتیک پیروی می‌کند. با در نظر داشت این قانون عمومی و به اساس این حقایق عام به انقلاب مشخص کشور خود دست می‌زنیم و با تلفیق این حقایق عام با پراتیک مشخص انقلاب کشور خود، قوانین خاص انقلاب افغانستان را کشف نموده و از آن برای هدایات موفقیت آمیز این مبارزه انقلابی استفاده می‌کنیم.

۳ - رشد و تکامل ناموزون از نظر اقتصادی (در شهرها مناسبات سرمایه‌داری، در دهات مناسبات فیودالی و ماقبل فیودالی) سبب می‌شود که انقلاب افغانستان از نظر سیاسی نیز ناموزون رشد کند؛ به این معنی که انقلاب ابتدا در مناطقی که گرهگاه‌های تمام تضادهای جامعه است، نیروهای اصلی انقلاب کشور (دهقانان)، مضمون اساسی انقلاب (زمین) در آن جاست و حلقه‌های ضعیف دولت را تشکیل داده و از نظر جغرافیایی مساعد به جنگ پارتیزانی اند، پیروز شده و این مناطق به تصرف انقلابیون درمی‌آیند. (رجوع شود به بخش الف ماده‌های ۹ - ۲۱). این مناطق پایگاهی که در آن جا دهقانان بسیج و متشکل شده، انقلاب ارضی صورت گرفته، سازمان‌های توده‌ای و نیروهای مسلح محلی به وجود آمده، سازمان‌های حزبی ایجاد گشته و قدرت سیاسی توده‌ها مستقر شده است، بزرگترین دژ سیاسی و نظامی اند که نیروی مسلح خلق با تکیه بدین‌ها حملات استراتژیکی خود را به قصد تصرف شهرها به شکل موجی، طبق قوانین نظامی رشد جنگ توده‌ای طولانی ادامه می‌دهند. انقلاب ابتدا در یک سلسله مناطق و سپس در تمام نقاط پیروز می‌گردد و به این شکل انقلاب ناموزون رشد می‌کند.

۴ - از این که دشمن بسیار قوی است و ما خیلی ضعیف، نمی‌توانیم به نبردهای قاطع استراتژیکی برخاسته و در طی یک یا چند نبرد قاطع خصم را نابود کنیم؛ بنابراین لازم است عالی‌ترین شکل انعطاف‌پذیر مبارزه را برگزیده که در جریان آن بتوانیم به تدریج کمبودها و نواقص را رفع کرده و از ضعیف به قوی تبدیل شویم و قدرت مقابله و تعرض استراتژیکی با دشمن را بیابیم. این شکل مبارزه جنگ پارتیزانی است که در چارچوب استراتژی جنگ مقاومت جویانه طویل‌المدت ادامه می‌یابد.

۵ - در افغانستان و به طور عمده در روستاهای آن که صحنه اصلی مبارزه است، به علت وجود مناسبات اجتماعی ظالمانه فیودالی، ماقبل فیودالی و استقرار رژیم دیکتاتوری فاشیستی هیچ نوع امکانات مسالمت‌آمیز قانونی و علنی مبارزات اقتصادی و سیاسی (مبارزات دموکراتیک) که مسأله سرنگون کردن مالکین ارضی و در نتیجه آن درهم‌شکستن نیروی دولتی را مطرح نکنند، موجود نیست و اگر هست بسیار استثنایی و محدود که نمی‌توان در آن جا متوقف شد و در نتیجه از همان حدی که فیودالیزم و رژیم دیکتاتوری فاشیستی می‌خواهد فراتر [رفت].

خلق افغانستان مدت‌ها است که به بی‌ثمر بودن مبارزات مسالمت‌آمیز و قانونی پی‌برده و هیچ نوع تمایل و امیدی به این شکل مبارزه ندارد. برای دهقانان زورداشتن، قدرت‌بودن و تفنگ‌داشتن مطرح است. در کشور پیش‌آهنگ انقلابی که نیروی مسلح نداشته باشد، قدرت نیست. چنین پیش‌آهنگ که توان مقابله با دشمن خلق (فیودالیزم و رژیم دیکتاتوری فاشیستی) و دفاع از منافع خلق را نداشته باشد، نمی‌تواند پیش‌آهنگ مبارزه توده‌ها باشد. به پیش‌آهنگ بی‌اسلحه و بی‌نیرو، خلق اعتماد ندارد و به سخنانش هر قدر هم مهم و شیرین باشد، کسی نه باور دارد و نه گوش می‌دهد.

۶ - مبارزه مسلحانه در بین تمام اشکال دیگر مبارزه ما نقش مرکزی و عمده دارد. هیچ نوع مبارزات علنی قانونی، سیاسی و اقتصادی و هیچ نوع فعالیت‌های ایدیولوژیک سیاسی و تشکیلاتی ما نمی‌تواند بلا ارتباط به این شکل مبارزه مفهوم و ارزش پیدا کند. کلیه تلاش‌ها و مبارزات ما، قبل از مبارزه مسلحانه است. وقتی که مبارزه مسلحانه آغاز یافت، همه فعالیت‌ها و مبارزات مستقیم و غیرمستقیم در خدمت آن قرار می‌گیرد. زیرا به طور عمده با داشتن نیروی مسلح است که می‌توان مبارزات سیاسی و اقتصادی دهقانان را رهبری کرد؛ سازمان‌های حزبی و توده‌ای ایجاد کرد؛ به منبع الهام و امید توده‌ها تبدیل شد؛ فیودالیزم و نیروهای دولتی را درهم شکست و بالاخره به هدف سیاسی دست یافت. بنابراین تشکیل نیروی مسلح (کانون پارتیزانی) به عنوان پیش‌آهنگ مسلح رزمنده خلق در مرکز توجه ما قرار دارد.

۷ - ما که مبارزات مسلحانه مخفی و غیرقانونی را شکل عمده مبارزه قبول می‌کنیم، از اشکال دیگر مبارزه (مبارزه شهری پارلمانی، قانونی، علنی، مسالمت‌آمیز...) چه قبل از آغاز جنگ برای تدارک و آمادگی به جنگ و چه بعد از جنگ به خاطر کمک به جنگ نیز استفاده می‌کنیم. مبارزه مسلحانه یک شکل مبارزه ماست نه تمام اشکال آن.

۸ - ما در پهلوی تشکیل نیروی مسلح و مبارزه مسلحانه، کار توده‌ای مخفی، (حتی الامکان) مبارزه علنی نیز می‌کنیم. اکثریت رفقای ما در دهات (صحنه اصلی مبارزه) می‌روند. بخشی از آن‌ها که به صورت کانون پارتیزانی مبارزات مسلحانه را انجام می‌دهند، بخش اعظم دیگر در هم‌آهنگی با این شکل مبارزه، به طور مخفی با پیشروترین دهقانان ده ارتباط می‌گیرند؛ به آن‌ها تربیت سیاسی و تشکیلاتی می‌دهند. از طرف یا از طریق آن‌ها به مابقی اهالی ارتباط برقرار می‌کنند. به این شکل با حوصله سال‌های طولانی در دهات می‌مانند؛ عمیقاً در درون توده‌ها ریشه می‌دوانند؛ پشتیبانی و کمک اهالی را نسبت به پارتیزان‌ها در زمینه خوار و بار، امور حمل و نقل، وسایل نفرت، مخفی گاه‌ها، تبلیغات جلب و تنظیم می‌کنند (کاری که خود پارتیزان‌ها نیز آن را انجام می‌دهند) و محیط هم‌بستگی را در دهات نسبت به انقلابیون ایجاد می‌کنند و همین‌طور با محیط اجتماعی، مناسبات خاص اقتصادی - اجتماعی، سنن و تجربیات، مبارزات اخلاقی، رسوم، عادات، گرایش‌ها و نظریات توده‌ها، مشکلات و نیازمندی‌های مبرم و مشخص اهالی و ...، جغرافیای کوه و دره و دشت و جنگل، راه‌ها و کوره راه‌ها (...)) منطقه بلد می‌شوند. از تمام مؤسسات و رابطه سیاسی، اقتصادی و نظامی عسکری، پلیس ژاندارم، دولت و طبقات و افراد ضد انقلابی، اطلاعات وسیع و نقشه‌های دقیق عملیاتی پیدا می‌کنند و در نتیجه مبارزات مسلحانه توده‌ها را تدارک می‌بینند و به جنگ که در جریان است کمک می‌نمایند.

۹ - کار درجه اول ما در دهات به منظور کار توده‌ای و مبارزه مسلحانه محدود می‌شود و کار درجه دوم ما در شهرها؛ در ارتباط با کار توده‌ای و مبارزه توده‌ای میان دهقانان روستایی به کار سیاسی و تشکیلاتی بین کارگران و روشن‌فکران انقلابی شهرها نیز می‌پردازیم. همان‌طوری که در رابطه با عملیات چریکی روستایی، دست به عملیات چریکی شهری نیز می‌زنیم و در درجه سوم، کار ما عبارت است از جلب عناصر ملی‌میلتهای تحت ستم، مانند دموکرات‌ها، ناسیونالیست‌ها، روشن‌فکران مترقی و متنفذین روشن‌بین و روحانیون وطن‌پرست (به‌خاطر مبارزه ملی).

ج - نظر ما در مورد ایجاد حزب و جبهه

۱ - می‌توان و ممکن است با یک تشکل [انقلابی] (نام این تشکل انقلابی، هرچه گذاشته شود مهم نیست)، با توده ارتباط برقرار کنیم، مبارزه مسلحانه را تدارک ببینیم و کار انقلابی را به هر شکل که لازم باشد، آغاز کنیم. این تشکل [انقلابی] می‌تواند مبارزه مسلحانه را سازمان دهد و در جریان مبارزه، جبهه متحد ملی را به وجود آورده و آن را رهبری کند. در این جا باید نظر

اپورتونیستی شعله‌ جاوید را مبنی بر این که اول باید حزب به وجود آورد و بعد کار توده‌ای و مبارزه مسلحانه را آغاز کرد، مردود دانست و برعکس این نظر صحیح را که اول باید گروه‌ها و تشکل‌های [انقلابی] به کار توده‌ای و مبارزه مسلحانه آغاز کنند و در جریان فعالیت انقلابی، حزب انقلابی را برای پیروزی نهایی انقلاب به وجود آورند، قبول کرد. برای ما قدرت عملی و کیفیت یک تشکیلات انقلابی ارزش دارد، نه نام آن که حتماً حزب باشد. ما نمی‌توانیم تا زمان پیدایش چنین حزبی آرام نشسته و به نظاره حوادث بپردازیم. حزب را باید از طریق عمل انقلابی در درون توفان‌های جنبش به وجود آورد نه در محیط آرام و روشنفکران شهری. حزب از آسمان فرود نمی‌آید. (رجوع شود به بخش ... ماده ۱)

۲ - ما طرفدار حزب هستیم ولی به هیچ‌وجه تصامیم عجولانه را در مورد تشکیل حزب که بیش‌تر از تمایل ذهنی بروکراتیک و فورمالیستی روشنفکران پُرگو سرچشمه می‌گیرد، قبول نخواهیم کرد. از تجارب نیم‌قاره هند و خاورمیانه (ایران، ترکیه، ممالک عربی) و تجارب دهه اخیر کشور ۱۳۴۲ - ۱۳۵۲ به این نتیجه رسیدیم که تشکیل حزب واحد کلاسیک ... در کشور ما با این ترکیب ملی و تفاوت سطح رشد تولید واحدهای ملی از قبیله‌وی تا نیمه‌سرمایه‌داری و نیمه‌استعماری، امری است که قبلاً غیرعملی به نظر می‌خورد. و اگر لجوجانه گروهی این نام (حزب واحد) را به خود ببخشد، فقط می‌تواند دل خود را به دایرکردن کنگره و داشتن کمیته مرکزی و احياناً رفتن به کنفرانس‌های مشورتی به اصطلاح احزاب برادر خوش کند. ما قبل از این که از ایجاد حزب طرفداری کنیم از ایجاد جبهه‌ رهایی‌بخش خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم پشتیبانی می‌کنیم.

۳ - ما طرفدار ایجاد جبهه متحد رهایی‌بخش خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم هستیم

الف - جبهه رهایی‌بخش خلق‌ها: این جبهه طبقاتی مربوط گروه رهبری و مضمون عصر حاضر جبهه است؛ یعنی جبهه برای رهایی همه ملیت‌های کشور و زحمت‌کشان آن‌ها (طبقه کارگر و طبقه دهقان) که علیه استثمار و ستم طبقاتی (قبیله‌وی، فیودالی، سرمایه‌داری و امپریالیستی) مبارزه می‌کنند؛ چون در جامعه ما اکثریت را دهاقین تشکیل می‌دهند، لذا مسأله ارضی و مبارزه علیه فیودالیسم در مرکز توجه قرار می‌گیرد. این مسأله (مبارزه ضد فیودالی - طبقاتی) در شمال، مرکز، جنوب، شرق و غرب مملکت یک‌سان و یک‌رنگ بوده نمی‌تواند، زیرا انکشاف و سطح [رشد] ملیت‌های مناطق مذکور متفاوت بوده و آن‌ها در مراحل مختلف ساختمان اقتصادی و اجتماعی چون قبیله‌وی، ماقبل فیودالی، نیمه‌فیودالی و نیمه‌سرمایه‌داری قرار دارند و مبارزه خلق‌های این مناطق با تاکتیک‌های ویژه خود صورت می‌گیرد.

ب - جبهه‌ رهایی‌بخش ملیت‌های تحت ستم: این جبهه ملی متحدین ناسیونالیست و دیگر مضمون عصر حاضر یعنی جنبش رهایی‌بخش ملی ضد بقایای استعمار قدیم، استعمار نوین و امپریالیزم است.

جبهه‌ رهایی‌بخش ملیت‌های تحت ستم کشور مانند هزاره‌ها، پروانی‌ها، نورستانی‌ها، بلوچ‌ها و دیگر اقلیت‌های تاجیک و چغتایی و هندو در جنوب و مرکز و اوزبیک‌ها، ترکمن‌ها، تاجیک‌ها و غیره در شمال و چارایماق‌ها، غوری‌ها، هراتی‌ها و سیستانی‌ها در غرب که علیه ستم ملی (ستم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی) مبارزه می‌کنند. چون در جامعه ما اکثریت را این ملیت‌های تحت ستم تشکیل می‌دهند، لذا مسأله حق تعیین سرنوشت و اشتراک در حاکمیت ملی و مبارزه علیه شوونیسم (عظمت‌طلبی و امتیازخواهی) ملت حاکم به سردمداری قبیله محمدزایی و نسل بروکرات‌زاده مرکز نشین (طرفدار مرکزیت واحد)، محراق دوم این بیضوی مبارزه است.

د - سیاست داخلی ما

۱ - ما با انشعاب‌یون شعله، خلق و پرچم که به اساس عقده‌های خودخواهی روشن‌فکرانه و مسایل شخصی نه، بلکه آگاهانه و بر اساس اصول و اندیشه خدمت به خلق انشعاب کرده اند، دروغ نمی‌گویند، سیاست‌بازی و فضل‌فروشی نمی‌کنند، شهرت‌طلبی کاذب و هیاهوی روشن‌فکرانه نمی‌خواهند و مصمم به مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری نظام فاشیستی داود اند، حاضریم که هم‌کاری عملی را چه به صورت مستقیم و چه در چارچوب جبهه متحد برقرار کنیم. ولی تا زمانی که مغز آن‌ها از بقایای اپورتونیزم، رویزونیسم و غیره انحرافات .. پاک نشود و در تمام مسایل و به خصوص در مهم‌ترین مسایل انقلاب کشور عملاً با ما معتقد نشده اند، وحدت تشکیلاتی را به صورت حزب یا سازمان [انقلابی] همراه‌شان خواستار نیستیم. در وحدت تشکیلاتی، ما مخالف هرگونه اتحادهای میکانیکی و بی‌اساس هستیم که همه در زیر سقف اتاق از جانب یک مشت روشن‌فکران فضل‌فروش و ناشناخته به وجود می‌آید و برعکس خواهان آنیم که اتحاد باید دیالکتیکی و مبتنی بر عمل باشد و از جانب انقلابیونی ... صورت گیرد که در جریان مبارزات عملی هم‌دیگر را شناخته و به نتایج واحد در انقلاب کشور رسیده اند. ما در حالی که این نکته (اتحاد در جریان عمل انقلابی از افراد گروه‌های انقلابی) را به عنوان شرایط عینی وحدت قبول می‌کنیم، از تلاش ذهنی خود برای وحدت، موازی با رشد و تکامل این شرایط عینی دریغ نخواهیم کرد. در این موارد از تجارب «دموکراتیک خلق» و «شعله» بیاموزیم.

۲ - خلاصه ما با تمام افراد و گروه‌ها به استثنای اخوان که مرتجع‌تر از داود است (و در پی کودتای ارتجاعی‌تر از داود می‌باشد)، صرف‌نظر از گپ‌های کتابی‌شان، که مصمم اند علیه رژیم دیکتاتوری فاشیستی داود مبارزه کنند، حاضر به هم‌کاری هستیم.

۳ - ما در حالی که علیه اخوان به عنوان [آیادی] امپریالیزم بین‌المللی و نماینده سیاسی فیودالیزم [موضعگیری] داریم، حاضریم که با روحانیون وطن‌پرست و مبارز که شرافت‌مندانه علیه رژیم فاشیستی مبارزه کرده و در انقلاب ملی اشتراک می‌ورزند، هم‌کاری نماییم.

۴ - ما همین‌طور طرفدار آنیم که با تمام عناصر ملی و دموکرات‌ها، ناسیونالیست‌ها، متنفذین روشن‌بین و روشن‌فکران مرفعی مربوط ملیت‌های تحت ستم که امکان اشتراک آن‌ها در انقلاب ملی موجود بوده و این امکان را رژیم فاشیستی داود افزون‌تر کرده است، در یک جبهه وسیع متحد ملی، متحد شویم. ما به‌همکاری آنها نیاز داریم و می‌کوشیم این همکاری را به هر شکلی که ممکن باشد به اساس وحدت و مبارزه برقرار کنیم. (رجوع کنید به بخش ج ماده ۳ و بخش ب ماده ۹)

۵ - روابط ما با چند گروه مخفی انقلابی دیگر از روابط خاص ماست!

ه - نظرها در باره کودتای داود و سازمان‌های مؤید آن

۱ - سلطنت در آزمایش دموکراسی خود موفق نشد و پایه‌های آن متزلزل گردید. روشن‌فکران مرفعی سر بالا کرده و بافته‌های آن‌را پنبه ساختند. نهضت مرفعی بسط یافت، و دولت سه صد ساله افغانی در معرض انقراض قرار گرفت. نظر به تجارب یک‌صدوپنجاه ساله اخیر خود، خاندان محمدزایی پیش‌دستی کرد و جناح چپ آن دست به کودتای عسکری زد؛ جنبه انقلابی این کودتا همانا در تغییر شکل دولت از سلطنتی به جمهوری بود. پرچمی‌ها و خلقی‌های رویونیست و رفورمیست به مشاطه‌گری آن برخاستند. مرام دموکراتیک خلق را حاضر کرده و جا زدند و مردم مرفعی و بی‌تجربه را فریفتند و مؤقتاً خوش‌بین ساختند و اما ماهیت دولت هم‌چنان ارتجاعی و استبدادی باقی‌ماند و حتا به آن دیکتاتوری شخصی و حکومت پولیسی، زندان و ضبط احوالات و تمام ماشین‌دولتی کهن حفظ و در حال پخته‌کاری است؛ حتا همان کادرهای نیمه‌فیودالی و نیمه‌بورژوازی ظاهرشاه که جدیداً متشکل شده بود برای دیکتاتوری قابل تحمل نبوده و به انزوا رانده شد و دولت به دست مردمان مبتذل و بی‌معلومات، حتا ارادل و اوباش‌ها سپرده شده و این شه‌کاری‌ها دوام دارد.

۲ - شاید شخص دیکتاتور به کمک بلاقید و شرط و در گروگیرنده شوروی‌ها پروژه‌هایی روی دست بگیرد و به اصلاحات رفورمیستی اقدام کند که همه برای بقای این دولت «سه صد ساله» است. اما باز هم با این برنامه در این کارها در روی کاغذ از بوتو پیش نمی‌رود و در عمل از رضاشاه (!) زیرا آن‌ها هم برنامه متری و شه‌کاری‌های مردم فریب دارند ولی هیچ شخصی و یا سازمان متری و متری‌نماها آن‌را متری و انقلابی نگفته و حتا حزب عوامی و توده. اما این پرچم و خلق نه تنها به آرایش و پیرایش و مشوره‌های خصوصی پرداختند، بلکه به پولیس و جاسوس دولت کودتا نیز تبدیل شدند و این در تاریخ احزاب سیاسی و متری جهان بی‌نظیر است و اما دولت کودتا:

- کودتایی است از طرف جناح چپ دولت «سه صد ساله».

- دولت دیکتاتوری فردی پولیسی است برای همه خلق‌های کشور.

- دولت دیکتاتوری فاشیستی است برای ملیت‌های تحت ستم کشور.

- بالاخره دولت فردی پولیسی است برای جلوگیری از انقلاب و به قدرت‌رسیدن انقلابیون واقعی و از نگاه سیاست خارجی پیروزی ... رویونیسم است در منطقه.

۳ - داود نماینده سیاسی بورژوازی بزرگ است؛ به حکم موقف طبقاتی خود بیش‌تر از همه از جنبش توده‌ها وحشت دارد و می‌خواهد کار را از راه رفورم، مصالحه و سازش فیودالیزم و سلطنت یک‌سره کند. این به اصطلاح راه متری‌ای (!) که بورژوازی بزرگ در پیش گرفته، ارتجاعی و آزمندانه است. ترس داود به عنوان نماینده بورژوازی بزرگ از توده‌ها، سبب می‌شود که به بازی دموکراتیسم بپردازد، دروغ گوید و وعده دهد، مردم را امیدوار سازد. و بیش‌تر از همه به تبلیغات پوچ و تهوع‌آور در باره (اصلاحات)، (ترقی اجتماعی)، (مردم) و غیره بپردازد.

دروغ‌گویی و وعده و وعید و پُرگویی و تمام تزلزل و ناپیگیری او از ترس تصفیة حساب جدی‌اش با فیودال‌ها و بورژوازی کمپرادور که با آن‌ها پیوند منافع دارد و از جنبش توده‌ها که خطرناک‌ترین و مهیب‌ترین بلا برای بورژوازی و به خصوص بورژوازی بزرگ است، سرچشمه می‌گیرد. رژیم فاشیستی که پایه اجتماعی آن‌را به‌طور عمده بورژوازی کمپرادور ملیت [حاکم] تشکیل می‌دهد، هرگز موفق نبوده و نخواهد بود که علیه فیودالیزم یعنی علیه طبقه‌ای که بیش‌تر از همه با آن وحدت منافع دارد و پایه‌های حیاتی آن‌را همان دهات و همان استثمار فیودالی تشکیل می‌دهد، به مبارزه قطعی، پی‌گیر و بی‌رحمانه و جدی بپردازد و از همین جاست که ناهنجارترین تبلیغات را در باره ریفورم اصلاحات ارضی و غیره به راه انداخته است. همه این تبلیغات سراپا دروغ و

حیله‌گری است؛ آغشته با روح چاپلوسی و سازش از ملاکین بقایای سلطنتی و فیودالیزم و ترس از انقلاب خلق‌ها است. این بورژوازی لیبرال، بورژوازی کم‌تر مترقی، بورژوازی مرتجع که با فیودالیزم، سلطنت و مؤسسات قدیمی سر سازش و مصالحه را پیش گرفته، نمی‌تواند خود را از زیر یوغ امپریالیزم خلاص کند؛ نمی‌تواند افغانستان را از صورت بازار کالاهای دول امپریالیستی، منابع مواد خام برای انحصارات آن‌ها آزاد سازد. سردار فرانکوی ما نیز مانند گذشته‌گان وطن‌فروش خود، خادمین گوش به فرمان امپریالیست‌ها گردن نهاده است و تبلیغات او در مورد تمامیت ارضی، استقلال ملی، قضاوت آزاد و غیره پوچ و بی‌معنی است. این رژیم دیکتاتوری نظامی که در برابر فیودالیزم و امپریالیزم کرنش مزدورمنشانه می‌کند و به نوکر باوفای آن‌ها مبدل شده است (و نمی‌تواند هم مبدل نشود زیرا طبق قاعدهٔ عمومی بورژوازی کمپرادور در کشورهای عقب‌ماندهٔ جهان سوم پایگاه امپریالیزم و حلقهٔ واسط فیودالیزم و امپریالیزم است) نمی‌تواند قابل هیچ‌گونه امیدواری و پشتیبانی باشد. خلق و پرچم که می‌خواهند مردم را به هم‌کاری با رژیم دعوت کنند و خود وظیفهٔ دفاع از رژیم، چاپلوسی، جاسوسی و هم‌دستی با آن را پذیرفته اند، با داود در یک ردیف اند؛ تا وقتی که آن‌ها چنین اند، ما همه‌شان (داود، تره کی، ببرک) را به یک نظر می‌بینیم و به ضد همهٔ آن‌ها به نوع یک‌سان مبارزه می‌کنیم.

۴ - مبارزه علیه فیودالیزم را به طور عمده، دهقانان انجام می‌دهند، این دهقانان باید از جانب سازمان سیاسی طبقهٔ کارگر بسیج و متشکل شوند و در تحت رهبری [آن] انقلاب ارضی کنند، سازمان‌های خود را به وجود آورند و قدرت سیاسی خلق را مستقر نمایند؛ راهی که در کشور ما از راه جنگ توده‌ای طولانی ممکن است. تجربهٔ انقلاب‌های جهان سوم ثابت می‌کند که فقط به این شکل و این راه است که می‌توان به صورت بی‌رحمانه، قاطع و پیگیر به پیکار علیه فیودالیزم و از این طریق علیه امپریالیزم برخاست و تمام روبنای سیاسی کهن را درهم شکست، مؤسسات و بقایای قدیم را یکسره به موزهٔ تاریخ سپرد. فقط از این طریق است که می‌توان به امر فیودالیزم خاتمه بخشید و ریشه‌های امپریالیزم را از بن کند.

داود قادر نیست از راه انقلابی به نبرد فیودالیزم برخیزد، به دلیل این که اول خود تا گلو در مرداب فیودالیزم غرق است و با آن از ریشه پیوند منافع دارد و دوم این که این راهی است که منجر به بیداری توده‌ها و شگوفایی فعالیت و تشکل آن‌ها شده و ناگزیر سرنیزهٔ توده‌های متشکل و مسلح ملیونی که علیه فیودالیزم برخاسته اند، روزی که (درین قدرت ناگزیر خواهد بود) متوجه داود شده و شکم او را خواهد درید... از این‌رو بورژوازی بزرگ داود مجبور است از همان ابتدای کار راه انقلابی را نه بلکه راه ریفرم را در پیش گیرد.

۵ - یکی از بزرگ‌ترین وظایف ما در عرصه ایدئولوژی یا ایدئولوژیک این است که بر اساس تجارب به دست‌آمده از کودتای داود، از یک طرف تمام ماهیت و نتیجه‌های عملی نظریات تیوریک ریفورمیست‌های خلق و پرچم (راه رشد غیرسرمایه داری، دموکراسی ملی، تصرف قدرت از بالا و پارلمانتاریزم و کودتا، مبارزات مسالمت آمیز و ...) را به خلق کشور نشان دهیم و از سوی دیگر پایه اجتماعی آن‌ها را که نمایندگان سیاسی بورژوازی ملت ستم‌گر، دنباله‌روان بورژوازی بزرگ ملت حاکم و عروسکان داود اند به صورت مستند افشا کنیم. مبارزه ما به ضد ریفورمیسم و رویزیونیسم خلق و پرچم شرط پیروزی ما در مبارزه علیه داود است.

۶ - داود که سر خر سلطنت سوار شد و پلان آن‌را رنگ جمهوری زد و تمام روبنای سیاسی کهن، تمام ماشین دولتی و بقایای قدیم را دست نخورده باقی گذاشت؛ اهمیت عظیم درهم‌شکستن ماشین دولتی را یک‌بار دیگر به ما نشان داد. کودتا نشان داد که بدون درهم‌شکستن قهری تمام ماشین دولتی کهن هیچ حرفی نمی‌تواند از انقلاب، از خدمت به مردم و یا انتقال قدرت به توده‌ها در میان باشد. درهم‌شکستن که نتیجه منطقی انقلاب قهرآمیز توده مسلح است، ناگزیر منجر به دیکتاتوری این توده‌های انقلابی می‌گردد؛ راهی که در کشور ما از طریق جنگ توده‌ای طولانی می‌گذرد. در این جا باید آن تصور غلط را که معتقد است از راه کودتا و دیگر توطئه‌های سیاسی، قدرت به توده منتقل شود، مردود و تخیلی دانست.

و - سیاست خارجی ما

۱ - ما معتقدیم که انقلاب افغانستان را خلق افغانستان می‌کند و ارتباط ما با کشورها، احزاب و گروه‌های انقلابی خارج به هیچ وجه نمی‌تواند جای انقلاب خلق ما را بگیرد. اساس تحول کشور را شکل نیروی انقلاب خلق تشکیل داده، در حالی که کمک و پشتیبانی احزاب و کشورهای دیگر از ما شرط پیروزی ماست. به این [ترتیب] ما به سیاست اتکا به نیروی خود به عنوان اصل و اتکا به دیگران به عنوان فرع عمل می‌کنیم. ما از سیاست شعله، خلق و پرچم که زندگی را کاملاً وقف دفاع از چین و شوروی کرده اند، خلق افغانستان و انقلاب افغانستان را فراموش کرده و یا آزادی خلق ما را به طور عمده به دست دیگران می‌دهند، بیزاریم. ما در حالی که از رویزیونیسم به سویه ملی و بین‌المللی افشاگری کرده و علیه آن مبارزه می‌کنیم، در مورد روابط و موضع‌گیری خود با دو تریند چین و شوروی از سیاست اصولی رفقای کوبایی، ویتنامی و فلسطینی پیروی می‌کنیم.

۲ - ما معتقدیم تا زمانی که امپریالیزم وجود دارد، رقابت تسلیحاتی ملتاریسم امر ناگزیر بوده و خطر جنگ جهانی نیز موجود خواهد بود. برای این که بتوان امپریالیزم را نابود و [عدالت اجتماعی]

را در مقیاس جهانی پیروز نمود، اول باید خلق‌های جهان سوم به رهبری [زحمتکشان] کشور خود انقلاب ملی و دموکراتیک کند. و در امر همبستگی متقابل با این خلق‌ها، [زحمتکشان] کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی انقلاب ... نمایند. امپریالیزم را فقط انقلاب [زحمتکشان] و خلق‌ها می‌تواند نابود کند. و امر پیروزی [عدالت اجتماعی] را در مقیاس جهانی به سرانجام رساند. راه جلوگیری از جنگ جهانی (و همین‌طور راه پیروزی انقلاب جهانی و نابودی کامل امپریالیزم) انقلاب خلق‌ها و ملیت‌هاست. هر راه دیگری در این مورد باید در خدمت این راه قرار گیرد. سیاست نظیر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز (به عنوان اساس سیاست خارجی)، رقابت اقتصادی و غیره که به جای این راه اساسی گرفته می‌شود، آشکارا همکاری با امپریالیزم جهانی، جلوگیری از انقلاب خلق‌ها و ملیت‌ها و ... است.

۳ - ما در حالی که هم‌بستگی خود را با خلق‌های بلوچ و پشتون که به خاطر حق تعیین سرنوشت خود مبارزه می‌کنند اعلام می‌داریم، مخالفت خود را نیز با این امر که رهبری این جنبش‌های ملی در شرایط جدید بین‌المللی نه به دست [زحمتکشان] این ملیت‌ها بلکه به دست بورژوازی و اشراف‌های نظیر خان ولی و غیره می‌افتد ابراز می‌داریم. فقط رهبری این جنبش‌های ملی از طرف [زحمتکشان] است که می‌تواند نافی ده‌ها دسایس و نقشه‌های شوم ضد انقلابی باشد که [در آنها] تجزیه پاکستان نهفته است.

۴ - از امنیت جمعی آسیا و دیگر توطئه‌های منطقه‌وی (منطقه)، به سرکردگی ایران و هندوستان از هر طرف که رهبری و حمایت می‌شود اظهار انزجار می‌کنیم و این چنین دسته‌بندی‌های شرقی و غربی را به نفع خلق‌های آسیا و خاورمیانه نمی‌دانیم. سیاست اصولی چین را در مقابل دولت فاشیستی و ارتجاعی هند تایید و تایید آن را از ایران و سیاست آن را در خلیج فارس نادرست می‌شماریم.

۵ - دولت فعلی اسرائیل فاشیستی، ملیتاریستی و امپریالیستی است. پیش‌نهاد یک دولت دموکراتیک را که از طرف انقلابیون فلسطین شده و خلق‌های عرب، یهودی و غیره را شامل می‌گردد، مطابق اصول مترقی و موازین بشردوستی و حقوق بشر می‌دانیم.

۶ - دولت‌های بعثی عربی را مترقی ندانسته و سادات را شخص مرتجع می‌شناسیم.

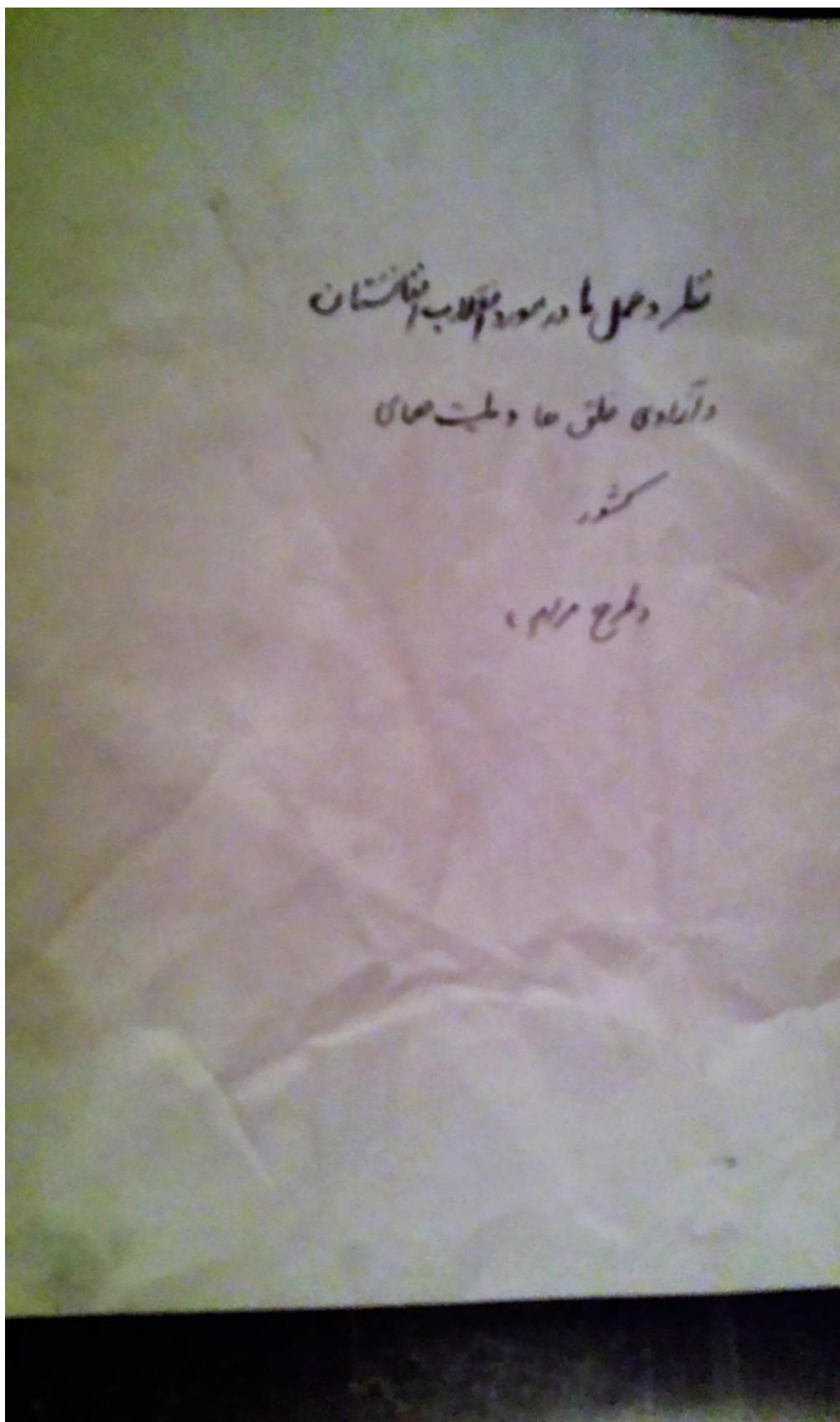
۷ - مبارزات عادلانه انقلابیون و دولت‌های مترقی جنوب شرق آسیا را تأیید کرده، آن را برای نهضت‌های [ضد] امپریالیزم مؤثر می‌شناسیم. دولت به اصطلاح چین‌ملی (تایوان)، باید مانند

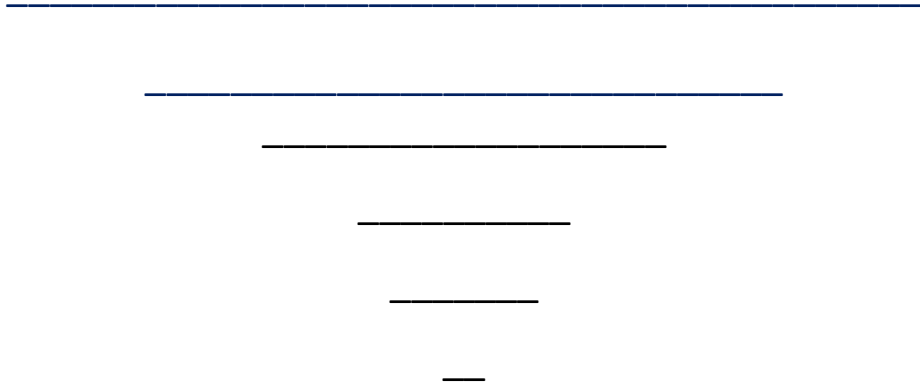
عروسک کنار گذاشته شود. از کشتار بی‌رحمانه کودتای فاشیستی شیلی انزجار عمیق می‌نماییم و برعکس به همه انقلابیون امریکای لاتین که مبارزه طبقاتی و ملی را توأمآ پیش می‌برند درود می‌فرستیم و در سرنوشت غم‌انگیز سیاهان جهان، خصوصاً اتازونی خود را شریک و هم‌درد می‌دانیم و سیاست تبعیض نژادی افریقای جنوبی و غیره را تقبیح می‌کنیم.

۸ - ما که در این گوشه تاریک و عقب‌مانده جهان با تحمل هزاران هزار مشکلات و مصایب با تصمیم قاطع یا مرگ یا پیروزی، رستاخیز خلق خود را تدارک می‌بینیم، خویشان را هم‌دست کوچکی از ارتش بین‌المللی [زحمتکش‌ان] می‌دانیم و از این‌رو هم‌بستگی عملی‌مان را با تمام رزمندگان که در کوه‌ها، در جنگل‌ها، شهرهای [قطبی‌شده؟؟] به خاطر نجات بشریت به پیکار خونین و عادلانه علیه ارتجاع و امپریالیزم مشغولند و به خصوص با رفقای انقلابی فلسطین، ایران، ترکیه، هند، پاکستان و بنگله‌دیش اعلام می‌داریم.»

ختم

نمونه‌هایی از یگانه نسخهٔ تاکنون به دست آمده دستنوشتهٔ زنده‌یاد استاد جمشید خان خاوری:





تفاسیری بر کلیات مرام جبهه رهایی بخش خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم

... و هم این‌که انقلاب اکتوبر و یا انقلاب چین تحت رهبری حزب ... به پیروزی رسیده است امری ست تاریخی! اما انقلاب ویتنام شمالی تحت رهبری جبهه به پیروزی رسیده است و انقلاب کیوبا توسط عده‌ای انقلابیون مسلح کامیاب گردیده است. باقی احزاب سنتی و یا تقلیدی در آسیا مثلاً در هند و ایران، ممالک عربی و غیره درین سی، چهل سال موجودیت خود، نه تنها جنبش‌های موجود را رهبری نتوانسته و پیش نبرده اند، بلکه خود را با سیاست‌های تقلیدی کورکورانه و دگماتیستی کاملاً تجرید کرده اند؛ یعنی هیچ‌گاه نتوانسته اند احزاب توده‌یی گردند. اگر از یک طرف این مسأله مربوط به شرایط عینی چون ساختمان اجتماعی و اقتصادی و سوئه رشد تولید و کمیت و کیفیت طبقه کارگر و غیره باشد از سوی دیگر مسأله کاملاً به شرایط ذهنی رهبران و اعضای این احزاب مربوط است که نتوانسته اند از دگماتیسم به طرف خلاقیت بروند و از تقلید و اطاعت کورکورانه مراکز انقلاب، نتوانسته اند به صورت مستقلانه حرکت کنند.

اینکه درین بیست سال اخیر بعد از مرگ ستالین چه تغییراتی در شوروی و ممالک سوسیالیستی رخ داد و امپریالیسم به کدام مرحله تاریخی خود رسیده و آرایش طبقاتی در ممالک کپیتالیستی چگونه برهم خورده و در جهان سوم چطور سر بلند کرد ... مسایلی است روشن!

این همه شکست و ناکامی احزاب سنتی و کلاسیک ... وظایف انقلابیون را خیلی‌ها بغرنج ساخته است.

مضمون انقلاب عصر ما سوسیالیسم است و جهان بدان سو ناگزیر روان است. اما سخن در سر تشکیلات این تغییردهندگان قابل بحث است. از تجارب نیم‌قاره هند و خاورمیانه یعنی ترکیه، ایران و ممالک عربی و تجارب دهه اخیر کشور (۱۳۴۳ الی ۱۳۵۲ ش.) به این نتیجه رسیده ایم که تشکیل حزب واحد سنتی و کلاسیک ... در کشور ما با این ترکیب ملی و تفاوت سطح رشد تولید واحدهای ملی (از قبیله‌وی تا نیمه‌سرمایه‌داری و نیمه‌استعماری) امریست که فعلاً غیرعملی به نظر می‌خورد. اگر لجوجانه، گروهی این نام «حزب واحد» را به خود ببخشد، فقط می‌تواند به دایرکردن کنگره، داشتن کمیته مرکزی و احیاناً رفتن به کنفرانس‌های مشورتی به اصطلاح احزاب برادر، دل خوش کند!

در انقلاب سوسیالیستی کیوبا، انقلاب دموکراتیک الجزایر، انقلاب بورژوازی ایران، احزاب سنتی کلاسیک ... نتوانستند رهبری جنبش را به دست گیرند؛ فقط نقش کمکی و درجه دوم را بازی

کردند. انقلاب دموکراتیک الجزایر باز هم جبهه بود که رهبری کرد و به پیروزی رسانید. به این علل در کشور خود ما طرفدار ایجاد یک جبههٔ رهایی‌بخش خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم هستیم.

الف - چرا جبهه و کدام قسم جبهه؟

چرا؟ برای این که احزاب سنتی و کلاسیک در ممالک شبیه ما و خصوصاً در این سال‌های اخیر کامیاب نبوده‌اند. پس کدام قسم جبهه؟ آن قسم که ... [انقلابیون چپ] ویتنام تشکیل داده‌اند، نه جبهه‌هایی که از طرف [مخالفین انقلابیون چپ] در مقابل پیشنهاد می‌شود. ما عقیده داریم که می‌توان مثل هوشی‌مین و حزب آن ... [انقلابی] و انترناسیونالیست بود و با نشان دادن شور میهن‌پرستی هیچ ناسیونالیست نتوانست خود را بیش‌تر ویتنامی بداند و آن‌ها را بیگانه بخواند.

این لکهٔ بیش‌تر مربوط بودن به کشور دیگر، به پیشانی دموکراتیک خلق (خلق و پرچم) و دموکراتیک نوین (شعله) برای همیشه باقی خواهد ماند و جز به مبارزه و تجدید نظر در تشکیلات، آنرا نمی‌توان زدود و با دیگر انقلابیون تازه دم، در راه ایجاد جبههٔ رهایی‌بخش گام برداشت.

ب - جبههٔ رهایی‌بخش خلق‌ها یعنی چه؟

این جبههٔ طبقاتی مربوط گروه رهبری و مضمون عصر حاضر جبهه است. یعنی جبهه برای رهایی خلق‌های همه ملیت‌های کشور و زحمتکشان آنها (طبقهٔ کارگر و دهقان) که ضد استثمار طبقاتی (قبیله‌وی، فیودالی، سرمایه‌داری و امپریالیستی) مبارزه می‌کنند. چون در جامعه ما اکثریت زحمتکشان را دهاقین تشکیل می‌دهند، لذا مسألهٔ ارضی و مبارزه علیه فیودالیزم در محراق توجه قرار می‌گیرد؛ زیرا دهاقین نیروی عمدهٔ انقلاب‌اند. پس مسألهٔ سلب مالکیت فیودالی بدون غرامت و ملی‌ساختن زمین، از گام‌های اساسی و اولی است. این مسأله در شمال، مرکز، جنوب، شرق و غرب مملکت یکسان بوده نمی‌تواند، زیرا انکشاف و سطح تولید ملیت‌های مناطق مذکور متفاوت بوده و آن‌ها در مراحل مختلف ساختمان اقتصادی و اجتماعی چون قبیله‌وی، ما قبل فیودالی، نیمه‌فیودالی، فیودالی و نیمه‌سرمایه‌داری قرار دارند و مبارزه علیه هر کدام آن‌ها با تکتیک‌های جداگانه صورت می‌گیرد.

ج - جبههٔ رهایی‌بخش خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم یعنی چه؟

این جبههٔ ملی مربوط متحدین ناسیونالیست و مضمون دیگر عصر حاضر یعنی جنبش رهایی‌بخش ملی ضد بقایای استعمار قدیم و استعمار نوین و امپریالیزم است. یعنی این جبهه برای رهایی ملیت‌های تحت ستم کشور مانند هزاره‌ها، پروانی‌ها، نورستانی‌ها، بلوچ‌ها، پشه‌یی‌ها و دیگر

اقلیت‌های تاجیک و چغتایی و هندو در جنوب؛ ازبک‌ها، ترکمن‌ها، تاجیک‌ها و غیره در شمال؛ چارایماق‌ها، غوری‌ها، هراتی‌ها و سیستانی‌ها در غرب از ستم ملی (فرهنگی، اقتصادی و سیاسی) مبارزه می‌کند.

چون در جامعه ما اکثریت را این ملیت‌های تحت ستم تشکیل می‌دهند، لذا مسأله حق تعیین سرنوشت ملل و اشتراک در حاکمیت ملی و مبارزه علیه شوونیزم (عظمت‌طلبی و امتیازخواهی) ملیت حاکم به سردمداری قبیله محمدزایی و نسل بروکرات‌زاده مرکز نشین (طرفدار مرکزیت واحد) محراق دوم این بیضوی مبارزه است. زیرا ملیت‌های تحت ستم از نیروهای انقلاب بوده و همین ملیت‌های تحت ستم در پیروزی انقلاب اکتوبر به طبقه کارگر و دهقان روسیه کمک شایان نموده اند و در راه ایجاد اولین کشور سوسیالیستی سهم بسزایی گرفته اند. نقش این ملیون آزادی‌خواه در تمام انقلاب‌های بورژوازی ملل مستعمره واضح و رول آنها در انقلاب دموکراتیک الجزایر و انقلاب سوسیالیستی ویتنام و کوبا قاطع بوده است.

حق خودمختاری و تعیین مرزهای ملی هر یک ملیت‌های کشور و اشتراک در حاکمیت ملی فدرالی از گام‌های اساسی اولی درین بخش مبارزه است.

ما به وحدت پشتون‌های دو طرف خط دیورند و تشکیل ملیت واحد آنها در سرزمین ملی و تاریخی‌شان همان طور علاقه‌مندیم که در ایجاد جمهوری خودمختار هزاره‌ها در چوکات و چارچوب سیاسی کشور فدرال متحد؛ طوری که ما ایجاد جمهوری خودمختار افغانستان شمالی و تنظیم روابط انسانی با دیگر هم‌ملیتهای‌شان در شمال و در غرب با حفظ سرحدات سیاسی رسمی فعلی کشور را خواهانیم. پایان

م. ط. ب

۱۳۵۲/۵/۸

یگانه نسخه تاکنون به دست آمده دستنوشته زنده یاد استاد جمشید خان خاوری و نمونه‌ای از کهنه‌ترین نسخه تاییبی که شاید از قدیم‌ترین‌ها باشد:

حرب شکست نامی است بم بیک انقلاب آنروز در انقلاب این وقت درون حرب شکست
 سیدات ارمیت تاریخی! لا انقلاب و بنام شمالی است درون جبهه پروری سیده است
 و انقلاب کویا نرسد عده انقلابیون سلاح کاساب گردید است. باقی از این سستی در تقلید در
 سده در هند - ایران و مالک عربی در سن شی و جعل کمالی موهبت خود آنها چشمهای
 بر صحرای نورانی است اندر پیش برده اند بلکه خود را با سبب است در تقلیدی کور کورانه
 در کاشنی کمال خرید کرد و نه یعنی بیچکار نورانی است از این توده ای گردید از تقلید این
 موهبت از این معنی چون کاشان و خراسان و هند و کاشان بود پس تالیف و کتبت کیفیت طبق
 کما در نظر ما باشد از طرف دیگر سال کما بود - شرایط دینی ایران در عین حال این حرب موهبت است
 کما در نظر ما از دانشم طرف خلافت ارونه و از تقلید در طاعت کور کورانه از انقلاب
 نورانی است اندر مستقله کور کورانه.

اینک در بیست سال اخیر بعد از ترک سبب این جنوری در نورانی آمده و از این سبب
 کورام موهبت تاریخی خود سید و آرایش طبقاتی در مالک کاشانی جلوه بر هم خورده و در میان مردم
 جلوه از این کورام است روشن. این موهبت در مالک کاشانی در کاشان کورام است
 انقلابیون را در میان اکثر مردان موهبت است از این در این شکست تغییر درندگان قابل
 کتبت است که در تجارت بنحوا بهند و فادو میان در ایران نزدیک مالک عربی و تجارت در این
 (۴۱-۵۲) این موهبت سید ایم که شکست از این سبب و کله یک کورام است که کورام - ترکیبی
 و فادو است که در کورام و در این موهبت است - نیمه زرا - در این - نیمه کشاورزی از بیست کورام
 فادو است که در کورام است که در این نام در حرب و در این موهبت است که فادو در این موهبت است
 کورام کورام در این موهبت است که در این موهبت است که در این موهبت است که در این موهبت است
 در این موهبت است که در این موهبت است که در این موهبت است که در این موهبت است که در این موهبت است
 کورام کورام در این موهبت است که در این موهبت است که در این موهبت است که در این موهبت است که در این موهبت است

انقدبه و کاریکه از راه صید مورد موری که در بر دزی می‌کنند و عمل درشت ماطرور از راهی که در بر دزی
 خوش طبعها و دلیت لایق نیستند
الف چه چیز است که در کار است؟
 حسیرا؟ بری از یک طرف است و در کار است که در حال شد با وجودی که در کار است
 کاسیاب نموده اند که در کار است چه چیز است که در کار است که در کار است که در کار است
 حسیه و کار از طرف دیگر است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است
 می‌تواند مثل هوای منند و در آن گویست و از آن نماند و آنست که در کار است که در کار است
 می‌تواند مثل هوای منند و در آن گویست و از آن نماند و آنست که در کار است که در کار است
 داغ که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است
 در شعور، زری حدیث باقی خواهد ماند و نیز بسیار زنه و کید به نظر در شکست از این ملاحظه نمود
 و با دگر نظر نمودن تازه و هم در راه ایجاد صیدهای لایق ترش کام برداشت
ب چه چیز است که در کار است؟
 این صید طبعی است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است
 گوید و در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است
 این صید است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است
 در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است
 در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است
ج چه چیز است که در کار است؟
 این صید است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است
 در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است
 در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است
 در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است که در کار است

یک رنگ بوده نمیتواند زیرا انکشاف و سطح تولید ملیت های مناطق مذکور آنها را در مراحل مختلف ساختن اقتصاد و اجتماعی چون قبیلوی ، ما قبل فیودالی ، فیودالی ، نیمه فیودالی و نیمه سرمایه داری قرار داده است و مبارزه علیه هر کدام آنها به تکنیک های جدید اگانه صورت میگیرد .

ج - جبهه رهائی بخش ملیت های تحت ستم یعنی چه ؟

این جبهه ملی مربوط به متحدین ناسیونالیست و دیگر مضمون عصر حاضر یعنی جنبش رهائی بخش ملی ضد بقایای استعمار قدیم و استعمار نوین و امپریالیزم است ، یعنی این جبهه برای رهائی ملیت های تحت ستم کشورها مانند هزاره ها ، پروانی ها ، نورستانی ها ، بلوچها ، پشه ان ها و دیگر اقلیت های تاجک و پغمانی هند و در جنوب ، ازبکها ، ترکمن ها ، تاجیکها و غیره در شمال ، چارایماق ها ، غوری ها ، هراتی ها و سیستانی ها در غرب از ستم ملی (فرهنگی ، اقتصادی و سیاسی) مبارزه میکند . چون در جاهای مختلف با اکثریت را این ملیت های تحت ستم تشکیل میدهند لذا مسئله حق تعیین سرنوشت ملل و اشتراک در حاکمیت ملی و مبارزه علیه شوونیسم (مخالفت طلبی و امتیاز خواهی) ملیت حاکم به سرمداری ، قبیله ، محمد زایی و نسل بروکراتزاده مرکز نشین (طرفدار مرکزیت واحد) حقیق دوم این مبارزه است . زیرا ملیت های تحت ستم از نیرو های انقلاب بوده و همین ملیت های تحت ستم در پیروزی انقلاب اکتوبر به طبقه کارگر و دهقان روسیه کمک های شایان نموده اند و در راه ایجاد اولین کشور سوسیالیستی سهم گرفته اند ، نقش این ملیون آزادی خواه در نظام انقلابی ، بورژوازی ملل مستعمره واضح بوده و رول آنها در انقلاب دموکراتیک الجزایر و انقلاب های سوسیالیستی ویتنام و کوبا تا طسع رسیده است .

حق خود مختاری و تعیین سروز های ملی هر یک ملیتهای کشور و اشتراک در حاکمیت ملی فدرالی از گامهای اساسی اولی دین بخش مبارزه است .

ما به وحدت پیشرونها ، دوطرف دیورند و تشکیل ملیت واحد آنها در سرزمین ملی تاریخی شان ^{نظیر} هم ملا تقدیم که در ایجاد جمهوری خود مختار هزاره در چوگات و چارچوب سیاسی کشور فدرال متحد ، طوری که ما ایجاد جمهوری خود مختار افغانستان شمالی و تنظیم روابط انسانی دیگر هم ملیت های شان در شمال و در غرب با حفظ سرحدات سیاسی ، رسن فعلی کشور را خواهد تیم .

م . ط . ب

اپرسش‌ها و پاسخ‌هایی در باره آگاهی انقلابی، خصلت انقلابی و پراتیک انقلابی]

الف: چقدر آگاهی انقلابی کسب کرده اید؟

جواب: ما در کشوری زندگی می‌کنیم که در آن هرگونه ظلم، استبداد، فقر، بیکاری، نابرابری اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی موجود بوده و دستگاه زور و قلدری در اریکه قدرت تکیه زده و به نمایندگی از طبقه فاسد خویش یعنی بورژوازی ملیت حاکم، احکام و فرامین غیر عادلانه و غیر ملی را گاه و بی‌گاه صادر می‌کند که حافظ منافع طبقات وابسته به خودشان بوده و ضد منافع اکثریت خلق افغانستان می‌باشد. هرگاه اگر کسی صدای اعتراض و حق عدالت‌خواهی را در برابر سیاست ضد ملی بلند نماید به نام اینکه به اصطلاح ضد جمهوری و ضد ترقی عملی را مرتکب شده، او را به سیاه‌چال و به زندان رهسپار و به انواع شکنجه‌ها گرفتار می‌سازند، که این عمل دولت کاملاً فاشیستی بوده و قلب هر فرد آگاه و وطنپرست را جریحه‌دار ساخته و تکانش می‌دهد. اما سوال این جاست که آیا می‌توان به اندوه و غم، این بار سنگین را که هر لحظه به شانه مردم ما سنگینی می‌کند به دور انداخت و آیا می‌توان هر لحظه دست به دعا ماند؟ البته جواب را منفی می‌توان داد. در میخانیک گفته می‌شود که: «هر عمل را عکس‌العملی ست مساوی و مخالف‌الجهت». آنجا که ظلم است، قیام نیز وجود دارد و آنجا که استبداد است، اعتراض ضد آن نیز است و سرانجام آنجا که فشار است، مقاومت نیز وجود دارد ...

رژیم کودتا به رهبری سردار محمدزایی بیش از این نمی‌تواند مردم افغانستان را توسط تبلیغات جراید و رادیوی سرکاری خود فریب بدهد. زیرا مردم و خلق افغانستان ملاک قضاوت، عمل دولت را قرار می‌دهند نه گفتار میان‌تهی و کاذبانه آن را. اکنون هوشیاری مردم بیش از پیش بوده و نیک می‌دانند: دولت برای اینکه از وعده و وعیده‌هایش سوالی در میان طرح نشود، گاهی مسأله امنیت در داخل کشور را پیشکش می‌کند و گاهی هم مسأله به اصطلاح برادران پشتون و بلوچ را، که این‌ها همه، جز منحرف ساختن اذهان عامه مردم به مسایل فوق، چیز دیگری نخواهد بود.

اکنون فرض می‌کنیم که دولت پاکستان خودمختاری ملی را برای پشتون‌ها و بلوچ‌ها بدهد؛ در آن صورت آیا راه دیگری برای گریز دولت باقی خواهد ماند و در آن وقت چه چیز را به رخ مردم خواهد کشید...؟ اینجاست که ما به حیث فرزندان صدیق و وفادار مردم ستم‌دیده و زجرکشیده خویش با درک مشخص وضع کنونی کشور، در راه بسیج توده دهقانان، رنجبران، زحمتکشان، کارگران و روشنفکران وابسته به آنها و [ارتقای سطح] آگاهی طبقاتی‌شان از هیچ‌گونه فداکاری و سربازی دریغ نکرده و در راه سرنگونی و خورد کردن ماشین کهنه دولتی به تشکل و سازمان

دادن آن‌ها تحت رهبری طبقه کارگر نیازمندیم؛ و با درک اینکه هیچ کودتایی در جهان وجود نداشته است که با در نظر داشت منافع رنجبران و زحمتکشان به میان آمده باشد، برعکس با به میان آمدن همچو رژیم‌های نظامی و فاشیستی که توسط تفنگ و برچه بر مردم حکومت می‌کنند و از پشتیبانی وسیع امپریالیست‌های خون‌خوار و چپاول‌گر بین‌المللی که هر لحظه خواهان خفه کردن جنبش‌های آزادی‌خواهی ملی خلق‌های کشورهای آسیایی، افریقایی و امریکای لاتین اند، خود را برخوردار می‌دانند.

امپریالیست‌ها می‌خواهند از طریق به قدرت رساندن نمایندگان خویش در این کشورها از منابع سرشار آنها استفاده اعظمی نموده و برای انواع تطمیع نمودن کارگران و زحمتکشان کشورهای خود استفاده کنند، تا از انقلاب توده‌ها و بحران‌های پی‌درپی داخلی خود جلوگیری به عمل آورند؛ ولی تذکر می‌دهیم که امروز جهان تغییر کرده و هیچ انقلابی نمی‌تواند در مقابل این روش امپریالیزم و ارتجاع سیاه داخلی کشورهای سه قاره دست بالای دست بنشیند؛ بلکه هزاران هزار انقلابی‌غیور با کینه و خشم نفرت‌انگیز هرچه بیشتر در راه از هم‌پاشیدن و سرنگون کردن امپریالیزم و انواع استعمار به پا خاسته و دوش به دوش یکدیگر در راه آرمان مشترک می‌رزمنند و هر روز حلقه‌ای از زنجیر استعمار را درهم می‌شکنند و به آزادی ملی نایل آمده و دولت‌های دموکراتیک را به تیپ نوین مستقر می‌سازند. چنانچه رفیق‌های حماسه‌آفرین ویتنام، کمبوج و خلق دلیر فلسطین و هم‌چنین رفقای افریقایی و امریکای لاتین در مقابل اسلحه مدرن اضلاع متحده پنجه نرم می‌کنند و چون ایمان آهنین به انقلاب خلق، به توده‌ها و بالاخره ایمان راستین به اتحاد کارگران و زحمتکشان سراسر جهان دارند، هیچ‌گونه بم و طیاره‌ای نمی‌تواند روح مقاومت و آزادی‌خواهی را از آن‌ها سلب کند.

ما نیز با آموزش از تجارب علمی و عملی رفقای ویتنامی و فلسطینی و ایرانی در این گوشه از جهان برای سرنگونی دولت فاسد و طبقات وابسته به آن تا پای مرگ ایستاده ایم و تا زمانی که خلق ستمدیده خویش را از استثمار بی‌رحمانه آنها نجات ندهیم، [از پای] نخواهیم نشست و در راه انقلاب افغانستان به پیش می‌رویم.

ب: به اثر کسب این آگاهی چه اندازه خصلت‌های انقلابی پیدا کرده اید؟

جواب: با آموختن ... و دریافت واقعیت عینی که خارج از ذهن انسان وجود داشته و مستقل از آن است و با درک اینکه جهان مادی همیشه در حالت تکامل و تغییر می‌باشد و هیچ چیز در یک سطح توقف نکرده و به حالت اولی خود باقی نمی‌ماند؛ ما نیز که جزء [جهان و] طبیعت می‌باشیم

و در داخل جامعه انسانی زندگی می‌کنیم، با تغییر شرایط زندگی مادی، تغییراتی در افکار و شعور ما نیز به وجود آمده و قانونمندی‌های تکامل جامعه خویش را که جزء جامعه بشری می‌باشد، کشف و همچنین تضادهای را که در داخل این جامعه وجود دارند، دریافت و رده بندی نموده و از جمله تضاد عمده و اصلی را که گره‌گاه کل تضادهای دیگر می‌باشد دریافت می‌داریم و بعداً در صدد حل آن می‌شویم.

اکنون بی‌رابطه نمی‌دانیم بگوییم که: روابط تولیدی مسلط در جامعه افغانستان، همان روابط تولیدی کهنه فیودالی، نیمه‌فیودالی و نیمه‌مستعمره می‌باشد که اکثریت خلق ما را در بی‌رحمانه‌ترین شرایط بیکاری، فقر، جهل، مرض، ستم و استثمار قرار داده و یک مشت اقلیت بسیار محدود و ناچیز که به فیصدی نمی‌آیند، اهرم‌های بزرگ اقتصادی را به دست داشته و حاصل رنج هزاران کارگر و دهقان فقیر و تهی‌دست وابسته به زمین را با بی‌شرمی تمام به جیب خود می‌ریزند و یا اینکه به خارج از کشور برای باداران خارجی‌شان امپریالیست‌ها انتقال داده و از آنجا اشیای تجملی و بازیچه اطفال وارد می‌نمایند. بدین ترتیب خلق‌های افغانستان از طرف دو قدرت بزرگ ستم می‌کشند: امپریالیزم و فیودالیزم و بار سنگینی را متحمل می‌شوند. خصلت یک روشنفکر انقلابی وابسته به طبقه زحمتکش این است که به ادامه چنین وضع ناراضی بوده و یگانه راهی را که توده‌ها را نجات بدهد، جستجو می‌کند. و طوری که می‌دانیم، راه نجات خلق، انقلاب است و انقلاب را جز کارگران، دهقانان و روشنفکران وابسته به آنها، هیچ نیروی دیگری نمی‌تواند به پیروزی برساند، به شرط آن که تیوری انقلابی یعنی علم‌رهای خلق‌ها در بین توده دهقانان و زحمتکشان وسیعاً تبلیغ و ترویج شود تا به آینده انقلاب و تغییرات و دگرگونی‌های آتی ایمان کامل پیدا کنند؛ در غیر آن تشکل، انسجام و سازمان‌دهی آنها خیلی دشوار خواهد بود.

ج: با آن آگاهی و این خصایل تا چه اندازه به پراتیک انقلاب آماده اید یعنی در پراتیک انقلابی، استعدادِ کردنِ چه کارها را در خود سراغ دارید؟

جواب: با ارتباط به گفتار فوق اظهار می‌داریم: چون در جوامعی که طبقات مختلف با ایده‌های مختلف زندگی می‌کنند و هر یک از این طبقات متخاصم می‌خواهند که بر دیگری برتری داشته و قدرت سیاسی را به دست داشته باشند و برای این کار لازم می‌آفتد که یک نیروی متمرکز و رهبری‌کننده یعنی سازمانی را ایجاد نمایند و هر یک‌شان به اشکال مختلف برای فریب و چپاول خلق در ظاهر (تا زمان به قدرت‌رسیدن) روی به توده‌ها آورده و به ناله و زاری و به دفاع کاذبانه آنها می‌پردازند و می‌خواهند از این طریق مردم را فریب بدهند. ولی طوری که تجربه ثابت کرده،

کسانی می‌توانند اطمینان خلل‌ناپذیر و راستین توده و خلق را به خود جلب نمایند و از پشتیبانی آنها وسیعاً برخوردار باشند که عملاً و عمداً از منافع آنها دفاع نموده و به پایه‌داری و روحیه فداکارانه به اثبات برسانند که در راه سرنگونی و نابودی دشمن مشترک‌شان در سنگر مقدس مبارزه نجات‌بخش ملی و طبقاتی دوشادوش آنها پیکار می‌نمایند و در این راه جزئی‌ترین تزلزل و دو دلی را مردود دانسته و خیانت به امر خلق و انقلاب می‌پندارند.

جای هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست که، ما با اندیشه و مشی اصولی و راستینی که داریم و برای فراگرفتن خلق آن راه، تا پای جان تبلیغ و ترویج خواهیم کرد. در این راه از هیچ‌گونه قربانی و سربازی هراس نداشته و تا آخرین رمق حیات ایستادگی خواهیم کرد.

امروز اگر نتوانسته‌ایم که عملاً در سنگر دفاع مردم در بین آنها باشیم، علتش این نیست که این همه لاف و گزاف و دروغ است و یا اینکه علاقه‌مند چوکی و مقام دولتی می‌باشیم، البته ابداً چنین نیست؛ بلکه علتش در این خواهد بود که اکنون ما نیاز به آموزش بیشتری داریم و این آموزش را بعد از آنکه خوب‌تر فراگیریم، برای پیاده‌کردن و انتقال آن در بین توده‌ها هر لحظه آمادگی خواهیم داشت. هرگاه ضرورت تشکل و سازماندهی دهقانان و زحمتکشان را در خود احساس و درک نماییم، در آن صورت به مدارس و دوایر رسمی هیچ ارزشی قایل نخواهیم بود و هرچه زودتر ترکش خواهیم کرد و به آغوش توده‌ها خواهیم پیوست و در این راه بی‌خوف و بی‌ریا به پیش خواهیم رفت. پایان

نمونه‌ای از یگانه نسخهٔ تاکنون به دست آمده دست‌نوشتهٔ زنده‌یاد استاد جمشید خان خاوری:

